

نقدی بر نظرات حزب توده ایران

سلسله مقالاتی از هفته نامه رهائی

- 1 - حزب توده: در کرانه های ارتداد
- 2 - چرا «سنگ را بسته و سنگ را گشوده اند»
- 3 - ماکیاولیسم یا مارکسیسم ؟

حزب توده :

در کرانه‌های ارتداد

در برخورد با هر جریان سیاسی، گام اول تعیین میزان صداقت آن است

در برخورد به حزب توده از فرط وفور در مضيقه‌ایم.

برخورد به "شرافت سیاسی" یک سازمان، برخورد به "تئوریهای" آن، برخورد به اهداف اعلام شده و نشده‌ی آن، مستلزم تحلیل گذشته، حال و بالاخره مبنای سیاسی و چشم اندازهای آینده‌ی آنست. حزب توده با ۳۸ سال سابقه‌ی کار زمینه‌ای وسیع را برای تحلیل بدست میدهد. این کار در گذشته تا اندازه‌ای از طرف سازمانهای مختلف افرادی که در ارتباط با این سازمان بوده‌اند صورت گرفته است. این تحلیلها که از نظر سطح برخورد متفاوت‌اند در جمع موجب شده‌اند که ماهیت این حزب برای عده‌ی زیادی روشن شود. انتخابات مجلس خبرگان نیز با همی عیوب این حسن را داشت که علیرغم کوشش رژیم برای وجهه دادن باین حزب، تعداد افرادی که حاضر شدند به کاندیداهای این حزب رای دهند بقدری قلیل بود که حتی مبلغین

حزب را از ادعای همیشگی مبنی بر "وسیعترین حزب ایران بودن" شرمزده کرده است و آنان را وادار نموده است که اکنون مصلحت جویانه بر "کیفیت" خود تکیه کنند و نه کمیت در این نوشته‌ی کوتاه سعی خواهد شد که نمونه‌هایی از کیفیت والای این حزب بدست داده شود. خواننده خود قضاوت خواهد کرد که آن کمیت دیرینه و این کیفیت کنونی نشان از چه دارد.

اگر نخواهیم بمصدق شعر :
مرد باید که گیرد اندر گوش،
گر نبشته است بند بر دیوار،
خطیب و خطبه، محتوا و شکل را بدون

پیوند با هم در نظر بگیریم، اگر نخواهیم که تجربی گرایانه دل به ظواهر خوش داریم و گذشته و آینده را بدست فراموشی بسپاریم، اگر نخواهیم آنقدر سفیهانه به مسائل برخورد کنیم که نیندیشیم چه کسی، برای چه منظوری، چه مطلبی را ارائه میدهد، در اینحال اولین شرط را داشتن شناخت از خطیب خواهیم دانست. باید مدعی را شناخت، ادعای گذشته و حال او را بررسی کرد و در پرتو این بررسی معنای واقعی دعاوی او را دریافت. اگر جز این بود امروز که هر کس و ناکسی از ضد امپریالیست بودن سخن میگوید باید ما هم باین نتیجه میرسیم که همه ضد امپریالیستند. آقای دکتر یزدی که جای خود دارد، آقایان دکتر بهشتی و دکتر قطب‌زاده هم کم از او ضد امپریالیست نیستند. آقای شریعتمداری و مرحوم جنت‌مکان دکتر مفتاح هم که از روز اول ضد امپریالیست بوده‌اند و کذا.

بنا بر این داشتن شناخت از خطیب برخوردی "اخلاقی" نیست. شرط اول تحقیق و بررسی است. شرط اول برخورد جدی و اصولی است.

این مقدمه از آنجهت ضروری است که میدانیم حزب توده در برخورد به کسانی که بی صداقتیهای حزب را نشان میدهند یک تکیه کلام دارد و آن اینست که، دوستان برخورد اخلاقی نکنید. دنیا، دنیای سیاست است. باید "بالغانه" برخورد کرد. بعبارت دیگر، و مطابق این کلام، کسانی که صادقانه به مسائل برخورد کنند کودکان نا بالی هستند که نمی‌فهمند سیاست پدر و مادر

ندارد. اینها چپ‌روان آتش‌افروزی هستند که در امر "صلح" خلل وارد می‌سازند و الخ. ما نشان خواهیم داد که حتی همین منطق ماکیاولیستی، همین برخورد "سیاسیون" بقول خود آنها بی پدر و مادر، همین مشی حاکمی از "بلوغ و درایت، چیزی بجز مصیبت و نکبت ببار نیاورده است، مصیبت برای حزب و نکبت برای خلقهای ایران.

کارنامه‌ی فعالیت حزب توده در سالهای اخیر را در نظر میگیریم اینبار بجای اینکه صفات تشریفات آنها را از ابتدا به انتها ورق بزنیم، از آخر به اول میرویم. اینکار یک حسن دارد و آن اینست:

فرض میکنیم آنها در آنچه اکنون میگویند ذیحقند. پس از این فرض، هر بار که حرکت میکنیم چیزهایی را کشف می‌نمائیم و در ابتدا متحیر میشویم که اگر آنچه اکنون میگویند درست است، حرف دیروز آنها چه بود، پس از مدتی این تحیر به تغیر، و بالاخره به تنفر مبدل میشود. تنفر از شیادی، بی صداقتی و شارلاتانیسم. تنفر کنونی آنها هر چه میخواهد باشد - و بآن نیز خواهیم پرداخت - ولی هر چه هست "تز" یکعده انسانهای شارلاتان است که برای در یوزگی لطف نسبت به اربابان خود از هیچ فرومایگی ابا ندارند. "تز" آنها تز نیست. خدعه‌ی مظنون است.

راه و رسم چاکری

در راه و رسم چاکری میگویند که در آنچه که ارباب میکند غلو کن. اگر وی با کسی سخن به تنندی

گفت است ، تو يقه‌ی او را بگير .
اگر به شخصي نظر عنايت داشت ،
تو پای بوس باش . و در ايمن
"راه و رسم" حزب توده بدون ترديد
چيزی فرو گذار نکرده است . به
صفحات نشریه‌ی مردم نگاه کنيم .
" پس از انقلاب ضد امپريالستي
اخير که بزرگتر از انقلاب اول است"
عده‌ای می بایست موقتا فدا شوند .
دکتر يزدي از جمله اين افراد بود .
روزنامه‌ی مردم بمجرد آنکه ستاره‌ی
بخت يزدي را در حال افول ديست
(غافل از آنکه يزدي و ارتباطات
او برای رژيم مهتر از آنست که
بکلی قابل صرف نظر کردن باشد) حمله
به او را شروع کرد و پس از ذکر
سخناني از وی نوشت :

" ابتدا فکر کردیم اين
گفته‌ی سخنگوی کاخ سفيد است
ولی بالای اين مطلب نوشته
شده بود دکتر يزدي " (شماره
۱۱۵)

ولی همین فرد که مانند سخنگوی کاخ
سفيد سخن ميگويد ، زمانیکه در قدرت
بود از دیدگاه روزنامه‌ی مردم
دوستدار شوروی و مدافع مناسبات
ایران و شوروی بود .

"درتفسير برنامه‌ی رادیو
مسکو بزبان فارسی گفته
میشود که : آقای ابراهيم
يزدي... مناسبات موجود میله
اتحاد شوروی و جمهوری
اسلامی ایران را دوستانه
و مبتنی بر حسن همجواری
توصيف کرده است . اين
ارزيابي وزير امور خارجه‌ی
ایران... نمایانگر آنست
که ایران برای اين مناسبات
دوستانه ارزش قائل است
و در راه توسعه و تحکيم
آن کوشاست . اين اظهار
نظر بویژه از آنرو شایان
توجه است که هستند کسانیکه
نمیخواهند اين روابط
دوستانه باشد... در میان
مخالفان اين مناسبات قبل
از همه ، از نیروهای وابسته
به امپرياليسم و رژيم شاه

مخلوع باید نام برد ..."
(شماره ۶۸)

خوب ، آقای يزدي چکاره است ؟
مدافع روابط ایران و شوروی و مخالف
کسانی است که میخواهند اين روابط
را خراب کنند (شاه و امپرياليسم)
و با کسی است که مثل سخنگوی کاخ
سفيد سخن ميگويد و نیز :

"هنگامیکه يزدي در رأس
وزارت امور خارجه‌ی ایران
قرار داشت و هنگامیکه
میتوانست در اين سمت
امپرياليسم امريکا را افشا
کند وقترا به "سياست بازی"
گذراند..." (شماره ۱۱۵)

جواب را بپيوده در روزنامه‌ی مردم
جستجو نکنيد . يزدي در آنزمان در
قدرت بود (و مورد محبت اسام) ،
اکنون در قدرت نیست و میشود گناه
عدم افشا امپرياليسم امريکا را نه
به گردن کل رژيم بلکه به گردن
او انداخت . میشود به روزنامه‌هایی

که از همان اول ماهيت يزدي را رو
کردند حمله کرد (چون در آنزمان
برنامه‌ی فارسی رادیو مسکو موقع
را مناسب نمی ديذ) ولی اکنون بياد
اين افتاد که او دستکمی از سخنگوی
کاخ سفيد ندارد . آدم دلش برای
يزدي معصوم کباب میشود ، گر چه
او در اين میانه تنها نیست .

آقایان نزبه و مقدم مراغه‌ای و ...
(هنوز نه ما میدانيم و نه حزب
توده چون بزرگان نگفته‌اند کاسه
کوزه‌ها سر کی باید شکسته شود) هم
بهمين سرنوشت دچارند و کمتر کسی
هم بياد دارد که همين حضرات
" طرفدار امپرياليسم تنها یکمال
پيش در "جبهه‌ی ملی" حزب توده
می گنجيدند و کسی هم نمی پرسيد
که چرا وقتی آقای نزبه بر سر قدرت
بود "حزب" بياد لاس زدنهای او با
امپرياليسم نبود . آقای نزبه سیه
روز در جنگ قدرت ، و بگفته‌ی رژيم
بر اثر "بی تدبیری در مدیریت"
کله معلق شد . (آروزها حرف مبارزه
با امپرياليسم نبود) حزب توده با
عطف قضایا به ماسبق به عمال رژيم
یاد میدهد که ایشان در آن روزها

" بعلت خلافت‌های متعدد و بی گسری
سياست مماشات با امريکا ... بر کنار
شده است " (۱۱۳) و گویا در کوشی
از ایشان شنیده است که او "پیوسته
عمل دانشجویان مسلمان پیرو خط امام
را قاطعانه محکوم میکند " (۱۱۳)

سالهای سال حزب توده آنقدر
در یوزگی خوان "رهبران جبهه‌ی ملی"
را کرد که حتی جبهه‌ای ها را متعجب
ساخته بود . پیام و التماس پشت
پیام و التماس در مورد ضرورت
وحدت و یگانگی . تز پشت تز در مورد
"جبهه‌ی متحد ملی" . اما اکنون
صحنه عوض شده است . جبهه‌ی ملی از
چشم "قا" افتاده است . پس
میشود از آن نیز فراتر رفت و
یواش یواش اسم جبهه‌ی ملی را جز
انگرا اصوات شمرد . در شماره‌های
اخير مردم قندچی (شهيد شانزده آذر)
ديگر جبهه‌ای نیست . در یکجای
"هوادار معدق" است و در جای ديگر
صرفا "ایرانی" . و اينهم در خالی
است که مردم ۱۱۵ مينويسد " چرا
توده‌ای ها به عمد فراموش میشوند .
طفلک جبهه‌ای ها حق دارند شاکی
باشند خاصه آنکه از زمانیکه فروهر
از آنها بریده و یکدست به پا
بوسی خمینی مشغول شده ، بنظر
رونامه‌ی مردم تبدیل شده است به
" شخصیتی که حسن نیت خود
را برای رفع مشکل کردستان
(!!) در محفل به اثبات
رسانده و "در گشودن راه حل
مسالمت آمیز زحمت فراوان
کشیده " و پیوستن ایشان به
هیئت ویژه کردستان مایه
خرسندی است ."

و بالاخره بر طبق سنت حسنه ما موريت
در "طولانی و طولانی و طولانی و ...
باد عمر رفیق صدر مائو تسه دون"
حزب توده "حتما غير مارکسيست"
نیز برای جلب محبت "قا" (متاسفانه
هنوز نمیتواند بگوید رفیق خمینی)
نسخه‌ای من باب تقویت مزاج ایشان
و دور ساختن بلا یا مينويسد که
چگونه حزب توده دعای امن يجيب
مضطر اذ دعا و یکجای "سو" میخواند و
خود را قضا بلا گردان میکند و ميگويد

کسه:

باید تمام هشیاری و هوشمندی خلق ما حماری شود و جان اما را در میان گیرد (از سال خود مایه بگذار چرا از سال خلق مایه میگذاری؟) باید تمام تدابیر احتیاطی و امنیتی از راه زمین و آسمان بعمل آید ز راه دریا را باز گذاشته که موقع ضروری خد... شود از آن استفاده کند).....
مردم ۱۰۷

چرا؟ زیرا هرگز حتی متعصب ترین مسلمان قشری بدینگونه که "مردم" میگوید نگفته است که "رهبری امام جان و توش و توان انقلاب و راز و رمز اتحاد... است. (و اینرا میگویند اعتقاد به نیروی مردم)!

این شیوهی برخورد چاکرانه و نوکر مایانه، حملهی بیشتر از ارباب به منضوبین و تعظیم به مقبولین، در شماره و هر صفحهی "مردم" بقدری تکرار میشود که مهوع میگردد. و این شیوه ایست که برای ایمن "کمونیستهای بالغ" از زمان نابالغی که مجیز "علیحضرت شاه جوان ایران" را میگفتند تا امروز که نسخهی طبی "برای مراقبت از سلامتی امام" میدهند ادامه داشته و فردا نیز (اگر بختشان مجال دهد) برای دیکتاتور دیگری ادامه خواهد یافت. میگوئیم اینها را برای مقبولیت در درگاه "امام" میکنند. اما حیف است که ندانست اینها برای مقبولیت در درگاه هر کسی که به قدرت راهی و کوره راهی داشته باشد چنین میکنند و ذوق زدگی خود را هم پنهان نمی نمایند. قدری به صفحات "مردم" توجه کنیم.

کمیتته های امام مظهر زورگوشی، قلدری، بی قانونی و در موارد مکرر جنایت و آدم کشی بوده اند. اینرا هر فردی که در این اجتماع تکانی خورده لمس کرد. و هر مسلمان و غیر مسلمان بچشم دیده است. صفوف پاسداران که پس از قیام بهمن مرکب از انقلابیون و ضد انقلابیون و بی خبران بود بتدریج از "لودگی"

انقلابیون پاک شد و مزدبگیران جای داوطلبان را گرفتند. اکنون "مورد رحمت کمیتته ها و پاسداران بودند" امروز برای هر کسی شک آور است. "طرف" باید اشکالی در کارش باشد که به جستجوی جلب حمایت کمیتته ها برود و با اینکه پاسداری که به او تبسم کند متوحش نشود. اما اینها برای "جذب طراز نوین طبقه ی کارگر" مسئله نیست. مسئله اینست که بالاخره آن آخوند رئیس کمیتته راهی بسوی قدرت دارد. باید از تبسم او (و در پیرامون دندانه های چرک و کبره بسته اش) خرسند بود. ببینید "مردم" با چه اشتیاقی سخن میگوید:

"رفقای ما در نقاط مختلف تهران با استقبال بسیار گرم و برادرانه ی پاسداران انقلاب روبرو شدند و حتی به آنها کمک شد تا اعلامیه های بیشتری بر در و دیوار بچسبانند." و پاسداران به آنها میگفتند "اعلامیه این مائوئیستهای امریکائی را بکنید و اعلامیه ی حزب توده ی ایران را که در مسیر انقلاب است به دیوار بچسبانید" و بالاخره زمانی که یک پاسدار در منطقه ی ۹ مانع پخش اعلامیه میشود و توده ایها به کمیتته میروند "در این کمیتته با محبت بسیار با دوستان ما روبرو شدند و به آنها اجازه دادند که در منطقه ی ۹ هم اعلامیه بچسبانند." (شماره ی ۱۱۰)

در این اظهار خرسندی ردیلانه چیزی که مطرح نیست، آن آخوند کمیتته ای است، مهم راه بردن بسوی قدرت است حال از جانب هر مقام و مرجعی باشد.

آخوندها و رژیم آخوندی حاضر، ضد کمونیستهای متعصبی هستند که ابراز نظرات خود را در مورد "دنائت"، "فساد"، "آدمکشی" و "گاو بودن" کمونیستها بکرات بیان کرده اند. شعور زیاده نمیخوا

که دانسته شود چرا توصیه میکنند "اعلامیه های مائوئیستهای امریکائی" پاره شود و جایش اعلامیه ی حزب توده چسبانده شود و چرا آنقدر در اینکار اشتیاق دارند که بقول "مردم" به پاسداران منطقه ی ۹ نیز توضیح داده شد که حق جلوگیری از نصب اعلامیه را نداشته باشد "جواب آسان است و آن اینست که پخش اعلامیه ی حزب توده بهترین راه برای تنفر از کمونیسم است. اینها نه تنها اعلامیه ی حزب توده را پخش میکنند بلکه حاضرند آنرا مجاناً چاپ و تکثیر کنند. مرتجعین هموار چنین کرده اند. برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم، یک حزب سازشکار و خائنی را تحت این نام بسزری میکنند. تمام امکانات برای رشد و گسترش در اختیارش قرار میدهند. تمام راههای "قانونی" را بسوی آن میگشایند. از تمام حیلہ های تبلیغاتی برای بزرگ کردن و جلا انداختن آن استفاده میکنند و در عوض این "حزب"، حزب نوکر، از زاویه "مارکسیسم-لنینیسم" (!!) از مرتجعین دفاع میکنند، و مهمتر از آن بنا بر تصور هیئت حاکمه با امکانات وسیعی که در اختیارش نهاد از رشد نیروهای کمونیست امیصل جلوگیری میکنند. برای رژیم جاسوسی میکنند، در لحظه ی ضروری هم خفقا میگیرد و یا "مهاجرت" میکند. این مسئله، یعنی پیوند یک بافت جعلی و سرطانی برای جلوگیری از رشد بافت سالم و طبیعی حیلہ شناخته شده ایست. اما مسئله زمانی مضحک میشود که خود این بافت سرطانی از "مقبولیت" و "رشد" خود اظهار خرسندی میکند و اینرا دلیل اصلت خود (!) می نمایند. نه، این مضحک نیست، ردیلانه و نوکر صفاته است. کمانیکه از پخش اعلامیه "کمونیستها" توسط مزدوران طبقه ی حاکمه اظهار خرسندی میکنند، خائنین خود فروخته ای هستند که جز در میان خود فروختگان نفوذی نخواهند داشت و اینها ارزانی آنها باد حال بگذار "مردم" بنویسد کسه

" رزمندگان مملمان (منظور کمیت‌های هاست) توده‌ای‌ها را ... در آغوش میکشیدند و میپوسیدند". بوسه از آن لبها نیز ارزانیان باد.

آزادی مفهومی بورژوازی است

هنگامیکه حزب توده مطمئن شد که خود مورد قبول و " استقبال طبقه‌ی حاکمه قرار گرفته است ولی کمونیستها تحت تعقیب و فشارند، برای توجیه اقدامات فاشیستی رژیم

دست به اتیان بی‌کران" مارکسیست لنینیستی" !! خودبرد تا باوقاحت و شجاعت آنچه را که سخنگویان رسمی رژیم نمی توانستند بقبولانند، به مثابه‌ی سخنگوی غیر رسمی آنها بخورد. خلاصه دهد. در این زمینه بود که "حزب" که تا چندی پیش مقاله بهشت مقاله در ضرورت آزادی دموکراتیک می نوشت و از رژیم میخواست که "آزادیهای دموکراتیک باید تضمین شود" و نیز اظهار نظر مینمود که " تجربه ... نشان داده است که عدم تضمین آزادیهای دموکراتیک مانع از آزادی احزاب، مطبوعات، بیان، قلم و... به هرج و مرج منتهی میشود." (شماره‌ی ۶۵)

همانکه خروش از پل گذشت، همدا با مرتجعترین عمال رژیم بیاد این تضاد که :

" نکته‌ی نادرست در قبول "مفهوم دموکراسی به شیوه بورژوازی آن، بمعنای "آزادیهای سیاسی" (آزادی سیاسی شیوه بورژوازی است) بر بها دادن روشنفکر مآبانه به این مفهوم است."

و بگفته‌ی خود خواست "گرهی" را که در اذهان بسیاری گشوده نشده و گویا "آزادی را، که تنها بخشی از دموکراسی (است) بمعنای دموکراسی بطور اعم میگیرند" بگشاید. در "مردم" شماره ۸۰ مقاله‌ای تحت عنوان "لیبرالیسم، دموکراتیسم و پیوند آن با موضعگیری ضد امپریالیستی" وجود دارد که تحت آن فاشیستی ترین روشهای غیر انسانی توجیه میشود.

در اینجا حزب یوده با سایبر استالنیستها هم موضع است و نشان میدهد که چرا آقای طبری در مورد آنها میگوید که " از خویشاوندی فکری و منطقی و سیاسی نسبت به آنها احساس محبت میکنیم". بهر حال نیز همه‌ی این "خویشاوندان" اینست که آزادی اصل نیست. انسان یک حیوان است که باید در مبارزه با دشمن شوروی (یا چین و یا اخیرا اسلام) از نان و مسکن و آزادی بگذرد و خود را بخاطر منافع "زادگاه سوسیالیسم" فدا کند. این رسم چاکری، آزادی واقعی است. در این راه باید زیر پرچم فاشیستین موجودات هم رفت. " تاکید بر آزادی شیوه‌ی بورژوازی است". تو - توی حزب توده‌ای - مجای نفس کشیدن نخواه، حتی اگر هیتلر هم بهر دلیل با امریکا در افتاد تو با او به شیوه‌ی استالین پیمان عدم تجاوز ببند. آزادی مفهوم "روشنفکر-مآبانه" است، برای زحمتکشان اردوگاه کار اجباری مفید است. "سوسیالیسم"، "مبارزه‌ی ضد-امپریالیسم" چنین می طلبد.

اما کسانی که اینسان بشریت را در پای دیو استبداد سلاخی میکنند بهتر از هر مرتجع دیگری در تعمیق مردم خدمتگذارند. این خدمتگذاران با همین منطق است که برای رژیم کنونی جاسوسی میکنند، "ماوئیستها" (و این شامل همه‌ی کسانی است که با حزب توده مخالفند !) ضد انقلابیونی هستند که وظیفه‌ی پاسداران پیشگیری از خرابکاری ضدانقلابی، کشف و دستگیری خرابکاران ضدانقلابی، پیشگیری از توطئه‌های ضد انقلابی، کشف و دستگیر توطئه‌گران ضدانقلابی، باید باشد. با همین منطق است که هواداران و اعضا حزب مکلف میشوند گزارشی از فعالیتها ضد انقلابی "ماوئیستها" در منطقه‌ی خود تنظیم کنند تا بدرد کمیته پیشنهادی حزب که مرکب از "سپاه پاسداران و نیروهای انتظامی (شهرستانی و ژاندارمری) است" بخورد.

در این زمینه چند کلمه توضیح میدهم تا متهم به شایعه پراکنی نشویم: کلیه‌ی اعضا و هواداران حزب

مکلفند که گزارش فعالیت سیاسی و تمایلات سیاسی افرادی را که میشناسند به حزب رد کنند. حزب حتی در نشریات خود از این طرز کار استقبال میکند و افرادش را و میدارد که در سازمانهای دیگر نفوذ کنند. در "مردم" شماره‌ی ۱۰۳ مقاله‌ی مفصلی به استقبال از گزارش

فردی که به داخل حوزه‌ی "سازمان انقلابی" نفوذ کرده، اختصاص داده شده است. در این گزارش چندش آور، به راستی دروغ، مطالبی عنوان شده است که ماهیت هر دو جریان را افشا میکند. این جاسوس‌بازی که دنباله‌ی همان ادعای حزب توده است در مورد اعضا ساواکی خود (که گویا از طرف حزب ماموریت رسوخ به ساواک راه پیدا کرده بودند (!!!) ولی معلوم نیست چه گزارشاتی داده بودند) در زمینه‌های مختلف وجود دارد. پرسش است که "حزب" با این گزارشهای رسیده چه میکند؟ یا آنها را به رژیم میدهد که بنظر آنها کاری درست است چون "ماوئیستها" امریکایی و تریچه‌های پوک ضد انقلابی و در خدمت امپریالیسم هستند (که در اینصورت تهمتی زده شده، واقعیت گفته شده است). و یا اینکه آنها را به رژیم نمیدهند که در اینحال باید پرسید چرا نمیدهند؟ مگر نه اینست که اینها خرابکار، توطئه‌گر، ضد انقلابی، و عمال امپریالیسم هستند و رژیم نیز رژیم خلقی، ضد امپریالیست و دموکرات انقلابی است؟ ما از این موضوع میگذریم که حزب توده اساسا و از بالا تا پایین مملو از جاسوس‌شوری و امریکا و ساواک است. اگر نه به سابقه و عملکرد خائنانه‌ی حزب، لاف‌ها به نحوه‌ی عضوگیری آن توجه کنیم تا دانسته شود که اگر سیا سراپای این سازمان بقول خود قانونی را تحت کنترل نداشته باشد باید نامش را عوض کند. در هر شماره‌ی روزنامه مردم، درست مانند فروختن یک کالا، تبلیغ آمدن بدفتر حزب برای "عضو گیری" میشود! و علاوه بر نوزاد یکساله و دهقان قزوینی و بانسوی

محترمه (که شرحشان خواهد آمد)
عده‌ای ساده لوح هم که به لیست اعضا
حزب طراز نوین اضافه میشوند تا نه
تنها در حال حاضر، بلکه با اولین
یورش پلیس این رژیم با رژیم
بعدی تحویل مقامات عالیہ شوند.
جنابیتی که حزب توده در لسو دادن
هزاران نفر پس از کودتای ۲۸ مرداد
کرد، اکنون در روز روشن و در مقابل
چشمان بهت زده‌ی مردم تکرار میشود.
و از نظر حزب چه پاک موقع حمله
راه فرار برای رهبران باز است.
همسایه‌ی شمالی " همانطور که آنها
را ۳۰ سال پذیرائی کرد باز هم
اینکار را خواهد کرد. و اگر
ساده لوحان قربانی میشوند آنرا
بحساب قربانیان طبقه‌ی کارگر باید
گذاشت و نه به حساب جنایت رهبران.
و توجیه علمی (!) این طرز کار هم
از طرف حزب داده میشود، زیرا در
" کشورهای عقب مانده " و
" عقب نگذاشته شده " هنوز
خود آگاهی سیاسی و طبقاتی،
سطح فرهنگ عمومی، نیروی
قضاوت در مسائل نازل است.
و طبیعی است که هر جا گروهی
چشم بسته و ناآگاه باشند،
ناچار عناصر فریبکاری پیدا
میشوند و آنها را به بیراهه
میبردند.

پس حال که چنین است، چرا ما از
این " شیوه مرضیه " استفاده نکنیم
و دهقان معصوم قزوینی را بسوی
" محبت همسایه شمالی " و " تنفر
از مائو " و اظهار عشق به عمامه و
عبای آقای خمینی نگشاییم.

عوامفریبی

یکی از راههای جلب نادانان اینست
که بآنها نشان داده شود که یک مشی
یا سیاست خاص مورد قبول دیگران
است. یک فرد ناآگاه که به اندیشه و
توان خود اعتقاد ندارد و مانند
گوسفند بدنبال سایر گوسفندان روان
است هنگامیکه به او گفته شود که
دیگران باین و آن راه میروند لاجرم
او نیز به این یا آن راه خواهد
رفت. حزب توده که برای مقبول

نشان دادن خود آنطور که در سطور
فوق آمد به استقبال ملاها و پاسدار
متوسل میشود تا ملاپسندان و پاسدار
دوستان را جلب کند، برای سایرین
نیز برنامه دارد. صفحات " مردم "
مملو است از اظهار محبت دوستداران
و این دوستداران فراوانند و از همه
نوع. داستان آن بانوی قطعاً
" زحمتکش " که گوشواره ها و گردن بند ها
الماس نشان و فیروزه نشان را به
" حزب " هدیه کرد زبانزد اپوزیسیون
ایران است ولی حاشا که تصور نشود
فقط این بانوی محترمه حزب دوست
است. در صفحات مردم
از کودکی یکساله تا
" دهقانی که از مائو متنفر است "
برای نشان دادن " وفاداری به حزب
طبقه‌ی کارگر " مفکیده اند. درنش
اخیر از دهقان ۶۵ ساله‌ای نام برده
میشود که لال و بیسواد که ۲۴ سال
پیش برای کلوب حزب در قزوین
نگهبانی میکرد و سپس ده ها سال
ارتباطش قطع شده و اکنون حزب
را باز یافته است و هنگامیکه :

" از او راجع به عقایدش
میپرسیم، با انگشت گوشه‌ی
چشمانش را به عقب میکشود
چهره اش از تنفر بهم میآید.
(و این یعنی) این دهقان قزوینی
از مائو متنفر است. " (مردم ۱۰۴)

باوه گوشتی و بیشمری، عوامفریبی و
سفیه پروری بیش از این کهن نیست.
و این، شیوه‌ی تبلیغ " حزب طراز
نوین طبقه‌ی کارگر " است که میخواهد
" مارکسیسم - لنینیسم "، " سوسیالیسم "
" کمونیسم " و انسانیت را تبلیغ کند.
حتی سفله ترین افراد مرتجع نیز تا
این حد سقوط نمیکنند. ولی این
قبیل افراد آن کسانی هستند که
بگفته‌ی " مردم "، " رگه‌ای از انبوه
ریشه‌های حزب ما، حزب طبقه‌ی کارگر
ایران، در میان زحمتکشان است. "
این نیز شیوه‌ی توده ایستی، در تبلیغ
آگاهی سیاسی، کار ایدئولوژیک،
و در ارتقاء معرفت انسان است.
و طبیعی است که هنگامیکه آن بانوی
محترمه و شوزاد یکساله حامی حزب
طبقه‌ی کارگر باشند، این دهقان معصوم

ولی آلت دست شده هم باید :

" رو به شمال اشاره کنید و
شکستگی ناشی از محبت (!؟)
در چشمانش پدید آید (یعنی)
او به اتحاد شوروی ... عشق
ورزد. (همانجا)

مارکسیسم - لنینیسم، کمونیسم،
سوسیالیسم علمی، آن جهان بینی
است که تکیه بر علم را رسمیت بخشیده است.
علم بجای اوها، علم بجای قضاوتها
عامیانه، علم بجای تجارب شخصی و
کوتاه مدت، علم بمنزله‌ی آموزش
تاریخ و تارک مقام و منزلت بشری.
اگر کمونیستی بدان که چرا هستی،
اگر سلماتی آگاه به اسلام باشی،
اگر صرفاً ناسیونالیستی لاقابل
چیزی در مورد ملت خود بدان. اما
اینها همه برای " حزب طراز نوین "
افسانه است. کافی است تو ولو
بدلائل نژاد پرستانه با نژاد
زرد مخالف باشی. این " احسان "
برای " حزب " بایه ایست که میشود به
سوی تنفر از مائو کانالیزه شود چه
او میتواند جد بزرگ جنگی ز خان
مغول بوده باشد (!) کسی چه میداند.
مهم این نیست که یک دهقان ستمکش
کر و لال و بیسواد از مائو چه بداند
از لنین چه، از هوشی مین چه. مهم
اینست که در یک روند واکنش شرطی
(همان کاریکه پاولف با سگ میکرد)
باو یاد داده شود که وقتی اسم
مائو بمیان میآید پارس کن، و هنگامیکه
از لنین سخن میروند " محبت است از
چشمانت باریدن بگیرد. " و این میزبان
تنزل انسان، این میزان تحمیق و
عوامفریبی از جانب حزبی انجام
میکرد که شایدانه در یک کسی از
شماره‌های " مردم " ادعا میکند که
" مارکسیسم انسان گزاست نه آدم گرا "
بواقع که بر عکس نهند نام زندگی
کافور.

از این نمونه‌های کار میتوان
صدها مثال آورد. و ما قصد چنین
کاری نداریم. و اشاره باین موارد
نیز از این نظر ضروری بود که
در ابتدای جدل با حزب توده نشان
داده شود که با چه قماش انسانهایی
بقیه در صفحه ۱۴

بقیه از صفحه ۷

و با چه نوع حزبی سر و کار داریم،
تا زمانیکه به بحث تئوریک
"تزهای" آنها می‌پردازیم متوجه
شویم که که تغییر ناگهانی تزها
و ابرازات نه بعلت کشف و شهود
روحی و الهام، بلکه ناشی از شیادی
جهت‌دار است. اگر این مسئله
از آغاز تشخیص داده نشود و ابتداء بساکن
مسائل نظری مطرح شود همان کاری
شده است که حزب توده می‌خواهد.
سرگرم کردن خلق الله به "بحث"
- گو اینکه مباحث از طرف عده‌ای
معتقد ولی اشتباه کار مطرح میشود-
و خندیدن به ریش همه‌ی آنها، به شارلاتان
اول باید گفت که "خودتی" و سپس به اغشای
تزهای موسمی او پرداخت.

حزب توده (۲)

چرا «سنگ را بسته و سنگ را گشوده اند»

"هستند کسانی که این گفتگوی ضروری... را به کناری نهاده اند و به پنهان جویی و ابراراد^۱ ملا نقطی وار به این کلمه یا آن سطر از فلان مقاله، به سائیدگی کوهی فلان نقل قول (۱۱)..." پرداخته اند و این جزئیات فرعی و حاشیه ای را چنان پر رنگ و حاد جلوه داده اند که اصل قضیه بیرنگ و با حتی لوت شده است."

(مردم ۱۱۰) (تاکید از ماست)

ملاحظه می شود که هنگامیکه میگوئیم شارلاتانیسم منظور چیست "کوهی" یک نقل قول خود بخود "سائیده" میشود، یک مسئله ای قرعی^۲ پر رنگ میشود تا "اصل قضیه" (و اصل قضیه حتما تعیین میزان شرافت نیست) لوث شود. و حتما چنین است! "اصل قضیه" فعلا این است که چنانکه مثلا اشاره کرده ایم بهر قیمت شده مقبول فالانژها شد و بقول خودشان در آغوش آنها بوسه داد. اینها دیگر همه ی مسائل "قرعی" و "حاشیه ای" و "روشن فکر مآبانه" است. بهر حال، نیز از این مسائل "قرعی" فعلا در میگذریم تا ببینیم این حزب طراز نویسن در سالیهای اخیر چه ادعاهائی داشته و چه نرهای ارائه داده است.

پس از "مهاجرت کبیر" و یا فرار بزرگ رهبران به آغوش مادر، حزب توده به اعتراف خود فعالیت چشمگیری در ایران نداشت. یکبار آمدند برایش فعالیت کنند و عباس شهریاری معروف در ماموریت یگانه، از جانب حزب و ساواک، صدها تن از انقلابیون (و بگفته ی حزب "مائو-ئیستها") را به شکنجه گاهها و جوخه های اعدام سپرد. تنفر مردم از این فرقه موجب توقف کامل هر نوع فعالیتیی از جانب آنها شد ولی کویا از نظر حزب چنین نبود بلکه:

"مراقبت چهار جمعی" ساواک برای جلو گیری از فعالیت مارکسیست ها و خرابکاریهای دشمن عملا موجب غیبت طولانی حزب در صحنه ی مبارزه علنی در ایران شد."

(دنیای سال اول - شماره ی اول - دوره ی چهارم صفحه ۱۴)

"مراقبت چهار جمعی" ساواک مانع از بوجود آمدن و ادامه ی مبارزه و جانفشانیها و حماسه آفرینیهای انقلابیون کمونیست بی شماری که در ده ها گروه و سازمان مبارزه با رژیم دد متش پهلوی را ادامه میدادند نشد ولی "حزب توده"

در شماره ی گذشته به شمه ای از تکردهای حزب توده که نماینده میزان شارلاتانیسم حاکم بر این "حزب" بود اشاره کردیم و تذکر دادیم که قبل از آنکه ادعاها و "نرهای" حزب توده مورد نقد قرار گیرد باید تشخیص داد که بایک جریان سیاسی عوام فریب و شارلاتان مواجه هستیم که دروغ - کوهی و این الوفتی و چاپلوسی را ابزار مجاز و ضرور برای مقبولیت میداند و از هیچ خلاف کاری و بلیدی خودداری نمیکند. دروغ کوهی در مورد گذشته، دروغ کوهی در مورد حال و وارونه نشان دادن حقایق در این جریان ماکیا و لیبستی - یا بقول خودشان "شط خروشان" - سکه ی رایج است و چنین تصور میشود که دیگران نیز نه شعور و نه تجربه ی کافی را دارند که دعاوی گذشته و حال آنها را در مقابل هم قرار دهند.

چندی قبل بگفته ی آنها در "تائید خط امام" - و بنظر ما در اجرای اوامر اربابان چشم براه آنها - حملات همیشگی حزب توده به نیروهای چپ شدت گرفت. اینکار برای موجه نشان دادن سازشکاری و ترس خود نیز کاملاً لازم بود. چپ راستین باید آلوده و "مشکوک" جلوه داده میشد تا "حزب توده" برآستی منزله (۱) و صدیق (۱) در مشی خمود توجیه شود. بمنظور اجرای این برنامه، این فرصت طلبان کاسه لبس مطالبی نوشتند که به تمام معنی کلمه توده ایستی بود. طی این برنامه معلوم شد که همه ی سازمانهای چپ مخالف آنها "مائوئیست" هستند (و این البته شامل سازمان وحدت کمونیستی "مائوئیستی" (۱) هم میشد). معلوم شد که همه ی مخالفین حزب توده ترجمه های پوکی هستند که دستور ارباب آمریکائی یا جیبی با کلم کندیده در افتاده برای این منظور آوردن نقل قولهایی از اینجا و آنجا ضروری بود. دستگاه کارمندان حزبی به حرکت افتاده چیزی پیدا نکرد. ولی چه باک چون انبان حزب از سکه های جعلی پر است.

لاحرم دست بکار جعل و تحریف زدند. ولی "متاسفانه" گرفتار شدند. مردم به سرو صدا درآمدند که در روز روشن، جعل و تحریف قبیح است. حتی پاره ای از هواداران حزب معترض شدند. درج جواب حزب توده را برای اثبات آنچه که در فوق گفتیم مفید می شمیریم:

انجام پذیرد و " جناح بالمر و واقع
بین تر هشت حاکمه زمام امور را بد-
ست داشته باشد (دنیا مهر ۵۴)

بدین ترتیب یک جریان سازگار و ارتجاعی که صرفاً منجر
شاه از دیکتاتوری جسم نباشد ؛ حزب خود فروخته و دلالی
که مخالفت با سلطنت را شعار ماحراجویانه‌ای میدانست
که "مانوشت‌های امریکائی" مطرح میکنند بزرگترین کوشش
خود را کرد تا موج مبارزه‌ی رادیکال را بخوابانند
و ماموریت تاریخی خویش را انجام دهد. ولی عمل و انگیزه‌ی
جنبش قوی تر از آن بود که "هزار" های حزب طراز نوین
سور افند و مردم با کمال تأسف (۱) کوشش تصاحب
آن ندادند و شاه را سرنگون کردند.

یک ارزش صداقت و یک جو شرف حکم میکرد که " حزب"
از خود انتقاد کند. انتقاد نه از خود فروشی و بلبندی
- چه اینها "انتقاد" پذیر نیست- بلکه لاف‌ها برای حفظ
طوهر از اتهام راست روی و سازگاری. اما اگر چنین
تصوری رود حزب توده را شناخته‌ایم. "حزب" یا میزان
بیشتری که بدون شک فقط از عهده‌ی این جریان بر می‌آید
اکنون در مورد سیاست خود در آن سالها می‌نویسد:

" طی سالهای اخیر ما شعار "سرنگون ساختن
رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک محمد رضا شاه"
را مقدم بر دیگر نیروهای سیاسی مطرح ساختیم
(دنیا ۱، دوره‌ی چهارم) (تاکید از ماست)

حال اگر حتی با "سائیدکی" (۱) کوشش‌های نقل قولها، آنهمه
جدل خود و سازمانهای مترقی را در مورد سازگاری منتشر
میکردند باز می‌گفتیم صرفاً دروغگو هستند. اینها توهین
به شعور همدی کسانی است که یکسال و دو سال پیش را بیاد
دارند. اینها بی شرافتی در مقابل آن عده‌ی فلیلی است
که امروز خود را " هوادار " حزب توده می‌شمرند. اینها
حتی به "خودشها" دروغ می‌گویند.

را از ادامگی فعالیت علنی در ایران باز داشت. بهر
حال این مهاجر بزرگ (که حتما در آینده آنرا هجرت
خواهند نامید) موجب شد که فعالیت در میان دانشجویان
ایرانی اروپا و امریکا زمینه‌ی اصلی فعالیت حزب توده شود.
ولی این زمینه‌ی اصلی سرعت حیات محدود و مقتض شد که
سرایای " اعضا و هواداران " این حزب را در این نقاط
با انگیزان نمود. در تمام طول این سالها حزب توده
سما و استعانه میکرد که با جبهه‌ی ملی، جبهه‌ی مشترکی
بیسار ز در آنروز هنوز نمیدانستند که جبهه "لیبرال"
است (۱). راست روی و سازگاری حزب بعدی رسید که در
مقابل شعار همدی سازمانهای سیاسی که سرکونی رژیم
منفور پهلوی بود استادکی کرد و آنرا "جبروانه" خواند
تا آنجا که این مسئله همراه با انحرافات متعدد دیگر
آن موجب طرد کلی حزب از صحنه‌ی مبارزه‌ی سیاسی و طرفدار
آن از کتفدراسیون شد. تمام استدلال‌های امروز در جبروانه
خواندن ملی سازمانهای جبرواند و بداند، در مورد مسائل
آزمان نیز وجود داشت. در آزمون هدف بلافاصله، مقبولیت
یافتن از جانب رهبران جبهه‌ی ملی بود و راهی که پیشنهاد
میشد ادامگی همان راه سالهای ۳۹-۴۲ در ایجاد اتحاد
با جبهه‌ی ملی بود.

هنکامیکه بحران سیاسی - اقتصادی رژیم پهلوی موجب
تشدید حرکت اعتراضی مردم شده و امواج مبارزه در حال
اوج بایی بود، حزب توده حد اعلا کوشش را برای انحراف
اذهان عمومی و جلوگیری از "جبروی" بکار میبرد. در این
زمینه شاید آوردن چند نقل قول از مطبوعات این سازمان
بیجا نباشد.

نیروهای ملی و دموکراتیک نه به
تنهایی و نه در مجموع قادر به سر -
نگون ساختن رژیم نیستند. (دنیا اسفند
۵۴)

انتخابات مجلس خبرگان علیرغم امیدواری حزب توده و علیرغم کمکیهای مستقیم و
غیر مستقیمی که این حزب از رژیم دریافت داشت یک چیز را نشان داد و آن این بود که
کسانی که حاضرند رای خود را بنام حزب بصندوق بیندازند، بسیار قلیل اند.

ولی گفتیم که ما با حزب توده طرفیم. و این معنا
دارد. اگر اینها فقط دروغ می‌گفتند. اگر تره‌های دیروز
خود را وارونه جلوه میدادند صرفاً فرست طلب و دروغگو
بودند. اما اینها توده‌ایست هستند و این بمعنای آنست
که چنان گستاخانه نقل وارونه می‌زنند که قضایا برای
بادانان و بی اطلاعان بکلی کج کننده میشود. بسیار خوب
از خود انتقاد نکردند. دروغ گفتند. عوامفریبی کردند.
بسیار خوب. اما ببینید برای محکم کاری بهمان کسانی که
همان شعارهای حزب توده را در همان زمان میدادند اکنون

باید با "عناصر درویش تر طبقات حاکمه
همکاری کرد " اردیبهشت ۵۵
و بالاخره
" کاملاً ممکن است حکومت فردی
شاه و رژیم پلیسی او از بین برود ولی
خود سلطنت همچنان نامدتی باقی بماند
(بهمن ۵۴) " انتقال قدرت از یک
جناح طبقه حاکمه به جناح دیگر "

چگونه حمله میکنند. حزب توده در حمله به نزیه (البته بشار غزل او!) دلیل میآورد که او عنصر مشکوکی است چون حتی پیش از انقلاب هم سازشکاری میکرد. و معتقد بوده است که:

" مبارزه برای بدست آوردن آزادیهای سیاسی را باید از مبارزه علیه تسلط سیاسی، نظامی و اقتصادی آمریکا جدا کرد و آنرا در چهارچوب مبارزه برای استقرار مشروطیت سلطنتی و قانون اساسی کهنه نگاه داشت. قدرت شاه را محدود کرد و با حداکثر پسرش را بجای او نشاند."

کسیکه به سابقه حزب توده آشنا باشد خیال میکند نقل - مولی مثلا از "ویژه نامه دنیا" را میخواند. ولی این عبارات که امروز بنظر حزب توده بسیار زشت و کراهت آورند از آنجا نقل شده اند. از زبان "متحد" آنروژی و هم تر و هم پیمان آنزمانی نقل شده اند و حزب طراز نویں صرفا میخواهد با خاک پاشیدن توی چشمها نگذارند عده ای بدانند که این تر خود آنها بوده است!!

خواننده توجه خواهد کرد که ما هنگامی که واژه های تند شارلاتان و شاید و نظائر آنها در مورد حزب توده بکار میبریم زیاده روی نمیکنیم. چگونه ممکن است تحت الفاظ ملایم تری این جریان را توصیف کرد؟ دروغ و دغلکاری هنگامیکه سیستماتیزه شد و به نهاییتهای خود رسید تنها با چنین الفاظی قابل بیان است. و این راه و مشی که از ابتدای فعالیت این حزب تا کنون وجه منحصر بفرد فعالیت عمومی آنها میساخته، به بیانی دیگر قابل توصیف نیست، و حتی شاید بتوان به جرات گفت که حزب توده در ادامه ی متعصبانه و سرخشانه این راه از تمام احزاب "کمونیست" هم مسلک خود در جهان بیشتر و فراتر رفته است. ما واقف هستیم که این مفت را حزب توده پایه گذاری نکرده است. این سنت فرخنده از زمان انحراف و ابتدال کمینترن بطور سیستماتیک در احزاب وابسته تعقیب شده است. اما هر حزب بر حسب ویژگیهای خود و جامعه ی خود چهره ی خاصی بآن داده است. حزب کمونیست فرانسه از جهت مشی کلی و حاکمیت رویزیونیسم کمتر از حزب توده نیست ولی غیر ممکن است بتواند باین سهولت دروغ بگوید. این حزب برای یک تحریف مجبور بمقدار فراوانی زمینه چینی و تدارک "تئوریک" است. ولی در جامعه ی عقب افتاده ما در بی فرهنگی حاکم بر اعضا "حزب"، در بی شخصیتی رهبران، اینکار به سهولتی که زور مارش را به حسرت وامیدار میسر است. از قول نوشته های مخالفین دروغ (بیخشیست شائددکی) گفته میشود. از نوشته های خودی به دروغ - نقل میشود. و اینها همه میسر است چون در کشور - ملکزده ما - و این بهترین مائده برای حزب توده است - کمتر کسی دسترسی به نوشته های یکسال و دو سال پیشی سازمانهای سیاسی را دارد. پس میشود مثل آقای طبری گفت: "از همان آغاز [چندین سال پیش] مشی خمینی

را در مورد علیه آنچه که آنها "طاغوت" نامیده اند مورد تأیید بیکر قرار دادیم." (دنی - ۱) بنظر آقای طبری مگر از ۳۵ میلیون جمعیت ایران چند نفر نوشته های یکی دو سال پیش را در دسترس و بیاد دارند. قطعا این تعداد قلیل است. این تعداد قلیل را از ۳۵ میلیون کسر میکنیم بیش از ۳۴ میلیون کوفند" در اختیار داریم. مشاهده میشود که تز کله ی ۳۵ میلیونی کوفند فقط متعلق به روحانیون مرتجع نیست. چه حزب معتقد است اینها انحصارگر نیستند و اجازه ی استفاده از چنین تصویری را به "هم مشی" های خود میدهند. مبارکشان باد.

کالای امریکائی نخریم. فولاد روسیه بسیار مستحکم است

تسخیر لانه ی جاسوسی امریکا توسط بیروان خطا ما مصرف نظر از انگیزه ها و علل آن یک فایده برای مردم ایران داشت و یک فایده برای حزب توده. فایده اش برای مردم ایران این است که هنگامیکه مبارزه - بهر علت - در گیرد احساسات ضد امپریالیستی مردم برجسته میشود و کسترش می یابد و نیروهای مترقی میتوانند از آن جهت طرد امپریالیسم و تشدد مبارزه ی طبقاتی بهره برند (و البته نباید سرز فریب مردم در "مبارزه از بالا" را ندیده گرفت. در این مورد در شماره های قبل توضیح داده ایم). این، فایده ی کار برای مردم ایران است. اما حزب توده بدلیلی دیگر در این میان بقول خود "بسیار خوشحال" شد. اینکسار زمیندهائی را برای رشد نفوذ شوروی و فروش کالای سوسیالیستی بوجود آورد که تصور نکردنی بود. پس باید از این کار دفاع میشد ولی طبعا این دفاع نیز به شیوه "توده ایستی" صورت گرفت.

توضیح آنکه همه و هر یک از سازمانهای جاسوس در تحلیلهای خود از این مسئله از ذکر و یادآوری این نکته غافل ماندند که همین رژیم حاضر هنگامیکه مردم پس از انقلاب سفارت امریکا را اشغال کردند، آنها را خلع سلاح نمود و از دولت و سفیر امریکا پوزش خواست. البته حزب توده مایل باین یادآوری نیست. اما اگر فقط فراموشکاری میکرد صرفا "مصلحت جوئی فرصت طلبانه" کرده بود و میشد آنها صرفا حمل بر سازشکاری کرد. اما باز فراموش نشود که با حزب توده سرو کار داریم. و این بدان معنی است که "حزب" این زندهای رژیم با امریکا و جلوگیری از حرکت مردم را توجیه میکند. توجیه هر چند احمقانه، ضروری است چون همانطور که گفتیم حزب توده وظیفه پر کردن چاله چوله های استدلالی رژیم را بعهده دارد. به "مردم" ۱۰۹ توجه کنید.

سؤال - چرا این عمل [اشغال لانه ی جاسوسی امریکا] زودتر انجام نگرفته است؟
جواب - "پس از پیروزی انقلاب در ایران اسن امید میرفت که دولت ایالات متحده ی امریکا برای حفظ مناسبات خود با ایران شاید در مدد برآید که جاسوسخانه ی خود را منحل و آنها را به سفارت خانه بدل کند."

دلالتی که ایراد ندارد، اینکه هنوز "ممنوع" نشده است. نه. پریسانیم همه با هم صفات "مردم" را اختصاص دهیم به ذکر فوائد خرید و فروش کالا با کشورهای سوسیالیستی. نموده است نمونه باوریم که همدی کشورها چنین میکنند ما چرا نکنیم. در هر شماره‌ی "مردم" با جهت و لاجپت "همسایه‌ی شمالی" و سایر بلاد "سوسیالیستی" را تبلیغ کنیم. ورق زدن صفات "مردم" را برای ساندیدن از این آکپیهای تبلیغاتی بعهده‌ی خوانندگان می‌گذاریم تا حفظ کنند که چه کالاهائی (۱) از اسلحه گرفته تا کتاب مذهبی فقط منتظر کسب اجازه‌ی ورود از محضر رهبران انقلابی هستند و با کمی کوشش حزب‌نوده انشالله تعالی وارد خواهند شد. انشالله. ولی ضمناً حتماً و حتماً رهبران انقلاب اسلامی فراموش نکنند که وقتی می‌گوئیم کشورهای سوسیالیستی منظورمان چین نیست چون مردم شماره‌ی ۱۱۰ می‌بوسد که "کریسچین سانیسمانیتور" گفته است که چین وضع اقتصادی‌اش خراب است. سوسیالیسم شوروی را با نوع جینی آن اشتباه نکنید که خلعید میشود و همه‌ی فایده‌ی "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" از بین میرود.

ایدئولوژی با طراوت اسلام

فردی بنام احسان طبری که از قضا تئوریست حزب توده است چند سال پیش که هنوز "ایدئولوژی با طراوت اسلام" کشف شده بود و از فراز قدرت به کاسه لیسان

برای دیر باوران تاکید میکنیم که این سؤال و جواب عیناً از "مردم" شماره ۱۰۹ صفحه‌ی اول ستون سوم نقل شده است (بدون سائیدگی ۱). اگر پلیدی و دروغگوئی و عوامفریبی در آن به نهایت رسیده است بر کسی حرجی نیست. "حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر"، حزب کمونیست ضد امپریالیست حزبی که "سابقه‌ی ۳۸ سال مبارزه بی‌امان علیه امپریالیسم" را داشته است می‌خواهد حتی بقیمت احمق جلوه دادن خود، توجیه‌گر سازشکاری و تسامح رژیم باشد. "این امید میرفت" (طفله‌های معصوم ۱) که امپریالیسم آمریکا دست‌از جاسوس‌بازی میکشد و "جاسوخانه را منحل و به سفارتخانه بدل کند." حتی نشر این عبارت کنیف و دو رو یانه است چه رسد به معنی و محتوای آن! پس اشکالی نداشت که رژیم نیروهای مترقی را با اردنگی از سفارت آمریکا بیرون انداخت و کمیته‌ی معروف سفارت آمریکا را بوجد آورد (از قرار افرادی از همان کمیته امروز جز پیروان خط امام در سفارت هستند). ایرادی نبود که مجاهد سعادی دستگیر شد چون فعالیت‌های او "روابط ایران و آمریکا را تیره میکرد". آخر شاید آمریکا بچشمه‌ی خوبی بیند و "جاسوخانه را به سفارتخانه تبدیل میکرد"؟ شارلاتانیسم یعنی این. و اما از کجا معلوم که اینجا جاسوخانه است. این امر از اینجا معلوم نمیشود که همدی سفارتخانه‌های قدرتهای جهانی جاسوخانه هستند.

هنگامی که بحران سیاسی - اقتصادی رژیم پهلوی موجب تشدید حرکت اعتراضی مردم شده و امواج مبارزه در حال اوج‌یابی بود، حزب توده حد اعلای کوشش را برای انحراف اذهان عمومی و جلوگیری از «چپ‌روی» بکار میبرد

چشمک‌زده بود می‌نوشت: "محتوای تشیع مانند همه‌ی مذاهب شرار است از عقاید و مراسمی که پاسبانی عقلی و علمی ندارد." ایشان اعتقاد داشت که نه تنها تشیع بلکه اساساً "مذهب مانند جادو نتیجه‌ی جهل بشر، عجز بشر در برابر قوای طبیعی و اجتماعی است" و نیز می‌گفت که همه‌ی پیامبران و کسانیکه به آنها الهام میشود یا عوامفریبند یا "خیال‌بیمار و سرگشته" ای دارند. و باز از قضا از آنجا که از خصوصیات "تئوریسرای جبره‌ای" است که کافی است خطی را به آنها نشان دهی تا آنقدر برایت‌سند و برهان و دلیل و مدرک بیاورند که حظ کنی، آقای طبری در این راه رفت و رفت و رفت تا آنجا که داشت باورمان میشد که یزودی مذهب تبدیل به "تضاد عمده‌ی" جامعه میشود و "ارازل و اوباش" مذهبی که در ۱۵ خرداد علیه "شاه زفر مانور" مبارزه کردند به سزای "بی‌بش و اعمال ارتجاعی" خود میرسند.

اما ورق برگشت. آن

"مخاغل ارتجاعی که کوسیده‌اند در ایام عزاداری ۱۵ خرداد از احساسات مذهبی عده‌ای

این امر از اینجا معلوم نیست که امپریالیسم و ابـــ قدرت و بدون جاسوسی و توطئه‌گری مضحک است. این امر ناکهان برای حزب‌توده از آنجا فهمیده شده که در این بنا "دستگاه‌های الکترونیک جاسوسی کار گذاشته شده" است. باللعجب! واقعاً عجیب است. دستگاه "الکترونیک" که در آن الکترون‌ها سرعت نور در حال دو هستند را امریکائی بی‌شرف لای دیوار گذاشته. چه کار رشتی؟! طفلک پیرمرد قزوینی "ضد مائوئیست" معروف حزب‌توده واقعاً تعجب میکند که امپریالیسم چه چیزهای مخوفی دارد. زهله‌ی آدم آب میشود. بین طفلک شوروی سوسیالیست با چه نیروی "الکترونیکی" باید بجنگد. باید کمک کرد و یکی دو تا از این دستگاهها را کش رفت و برای ک - ج - ب - ب - فرستاد. پیرمرد قزوینی چشم‌پایش برق می‌زند...

از فرهنگ سخن گفتیم؟ یا از بی‌فرهنگی؟

باری، حزب‌توده مطلقاً معصوم احباً کشف‌کرده است که "جاسوسی طبق قوانین بین‌المللی ممنوع است" و این بسیار خوشحال‌کننده است چون حزب "قطعا" مطابق این کشف دیگر از این پس جاسوسی نخواهد کرد. ولی دلالتی چه؟

۳۸ سال است ادامه دارد، ولی بدانید که علیرغم توطئه - کری‌های شما "حورسید دیر وقت (۳۸ سال؟)" در پشت پرده خواهد ماند.... بدانید که "خمینی و یاران وفادار" [کدامها؟] بالاخره دست ما را که ۳۸ سال کدائی قدرت کرده‌ایم خواهند گرفت، چون آنها و همدی آنها، و حتی آقای جمران فهمیده‌اند که "ترجدهای بوک از راست هم راست‌ترند" کو که این جناب جمران خودش گاه "حیی" مسود و

"طی سخنرانی خود... مناسفانه از خط امام منحرف شده و در این انحرافاتنا در سبدر مفعولان "چپی‌هایی" قرار گرفته که با اشاره به شوروی بعنوان دشمن بی‌جهت میکوشند آمریکا را از زیر ضربی اصلی کنار کنند."

(مردم ۱۰۸)

ولی نباید نگران بود. حورسید از پشت ایرها بالاخره بیرون خواهد آمد.

مجلس خبرگان

انتخابات مجلس خبرگان علیرغم امدهای حزب شوده و علیرغم کمکهای مستقیم و غیر مستقیم که این حزب از رژیم دریافت داشت یک چیز را نشان داد و آن این بود که کسانی که حاضرند رای خود را بنام حزب صدوق بپردازند بسیار نلیل اند. سابقه حزب توده و منی کنونی آن هوشیار کننده‌تر از آن بود که کسی جز معدودی "اهل قبله" بدام آن افتند. مجلس خبرگان اعلام یک شکست بزرگ برای "حزب طراز نوین طبعی کارکر" بود و حزب نیر از اینکه می‌دید پس از اینهمه خوش‌رختی مجلسی از اعراب پیدا نکرده نگران بود. در این زمینه سلسله مقالاتی در روزنامه‌ی مردم در "نقد" مصوبات مجلس خبرگان درج شد که علیرغم بزدلی و سازکاری نویسندگان آن ایراداتی را نیز مطرح می‌ساخت، و گاه نیز که تلبسم تبیان میکرد خوانند به تردید می‌افزاد که باید حزب پس از مشاهده شکست خود در دنباله روی از روحانیون اکنون زمینه سازی میکند تا با موافقت آنها خود را "جور" "ایوریسیون" جا بزنند. در این سلسله مقالات ادعا شده بود که:

"کرایش غالب در مجلس خبرگان "کرایش افراطی صریحی است که با تعویض بیش‌نویس از موضع انحصار طلبانه محدود کننده آزادیها، مهر خود را بر متن جدید میگذارد. جرح آشکار به راست است که ثمرات انقلاب شکوهمند مردم ایران را زیر علامت سؤال قرار میدهد.... نمیتوان ادعا کرد که منی جدید مصوبه در خور انتظاراتی است که از اساسی ترین سند قانونی جمهوری اسلامی ایران می‌رود...." (۵۶)

(تاکیدها همه جا از ماست)

سوءاستفاده کرده و گروهی از افراد عقابانده و متعصب را با اعمال و رفتاری جاهلانده، ضد برقی و بر خلاف اساس، پراکیزد. (*)

سندرت رسیدند. امام شدند. حاکم سرخ شدند. وزیر شدند. ای دل بی‌امان. جد باید کرد. حزب آقای احسان طبری، "ماوریت غیرممکن" شما ایست که بایدهای ایدئولوژیک کاند لیس را برپا دارید و یاد خاندی ایشان بکار افتاد: "ایدئولوژی با طراوت اسلام"، که کسانی مانند "فاطمه بیست محمد" را در دامان خود پرورش داده و "دموکراتهای انقلابی مانند امام خمینی بر راس یک روحانیت صد استبداد" را بوجود آورده همان چیزی است که ما عقابان میکسیم زیرا "دموکراسی نوع جدید ما.... قسط اسلامی است." و باین دلیل به تنها "حزب توده‌ی ایران اینکار حضرت آیت‌الله خمینی را در مورد اعلام جمهوری اسلامی در ایران نتائید میکند و برای تحقق آن از بدل هیچگونه مساعی دریغ نخواهد ورزید" و نه تنها معتقد شده است که بین "بینش توحیدی نوآمی و خواسته‌های سوسیالیسم تفرضی از جهت هدف‌دیده نمیشود" و نه تنها "مواضع حزب جمهوری اسلامی در پاره‌ای از اصولی ترین خطوط خود با برنامه پیشنهادی حزب برای جبهه متحد نزدیکی آشکار دارد" بلکه حتی اگر مایل باشند از لنین و مارکس و انگلس هم برایشان دلیل و جهت‌مآوریم که ما درست میکوشیم.

چه میشود کرد. تاریخ چنین حکم میکند. تاریخ بالا

و پائین می‌رود و ما نیز. از سید ضیاء تا مصدق، از قوام السلطنه تا امام خمینی را تاریخ سرکار آورد و برده است. همه نحاشی رسیده‌اند جز ما. از هر یک تعریف کردیم. شد. بعد بهمه حق دادیم، شد. دوبار تعریف کردیم، شد. نه تنها تعریف جنگ و خالی بلکسه در مورد هر یک تر و تئوریهای "جامع و جذاب" دادیم. شد. گفتیم گذشته‌ها گذشته، مسلمان شویم و از قبول لنین (!) بپوشیم که ما آنقدر رفیق بازم که حتی اگر روحانیون بخواهند عضو حزب توده شوند مانعی در آن نمی‌بینیم. شد. ولی اینبار فعلا از رو نمبرویم. از رو برویم چکار کنیم؟ آپارتمانهای ما را در لایزیک داده‌اند به رهبران سایر "احزاب برادر" و بما گفته‌اند بروید ایران "کالای سوسیالیستی" بفروشید. جاره‌ای نیست شاید آیت‌الله خلخالی که اینهمه برایش سینه زده‌ایم و حتی کاندیدایش کرده‌ایم بدادمان برسد. و شاید....

خواننده قطعا میدانند که پارکرافهای فوق را بسا صداها و هزارها نوشته و نقل قول دیگر میتوان مستدل کردو اگر ما در اینجا چنین نمیکنیم باین علت است که اولاهم ما و هم دیگران در گذشته اینکار را کرده‌اند، و هم اینکه حزب توده نمیتواند صراحتا آنها را نفی کند. حزب طراز نوین اما جوابی دارد. رفقا، ما تئوریهای امریکائی، ترجمه‌های بود، علفهای هرز، عمال امپریالیسم، پاسدار نفهم "کمینه‌ی شماره ۹"، اینقدر "فتنه‌گری" نکنید. چکار کنیم اشتباه کرده‌ایم. درست است که هر بار گفته‌ایم اشتباه کرده‌ایم و دیگر نمیکنیم، درست است که اینکار

در شمارهی بعد به تحریف‌من در مورد شوراها اعتراض شده است و نیز ادعا شده است که در قانون اساسی

"حدود آزادی بکلی مخدوش شده است... و این هیچ چیزی را که نمیرساند سهل است، دست هر قلدز بالقوه‌ای را که مخالف آزادی باشد باز می‌گذارد." (۵۷)

سپس از عدم تصریح برابری زن و مرد شکایت میکند و مینویسد:

"تاسف‌انگیز و نگران‌آمده است که چنین بند و حق مسلم زنان ایران در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران،... باز تاب نیافت." (۵۸)

باز از نفی حق حاکمیت ملی شکوه میکند، از تحمیل زبان فارسی به خلقها، از اصل مربوط به اعمال قوه قضائیه می‌نالد و می‌برد:

"چرا باید مطالبی که در زمان رژیم شاه مخلوع با آنهمه اصرار و بزور سر نیزه و شکنجه تحمیل میشد اینک پس از انقلاب، در قانون اساسی جمهوری اسلامی باز تاب یابد." (۵۹)

مسئله‌ی دفاع قانون اساسی از "مال" "زالوهای اجتماع"، مسئله‌ی تحمیل کُری به اقلیتهای مذهبی و ملی تا حدود "تحریف کامل پیش نویس" تا حدی که متن جدید در موارد متعدد و مهم "از خواستها و منویات مردم و اهداف انقلاب بزرگ ما فاصله گرفته است" و بالاخره باز گذاشتن امکان شکنجه مورد اعتراض "جدی" قرار گرفته است.

از تقسیم کرسیهای نمایندگی مجلس شورا در سطح کشور و شوراها، حقه بازی در جایجا کردن طرحی که صبح در مجلس مورد بحث قرار گرفته، کلک زدن در ایجاد فتیلت در مجلس خبرگان، در شماره‌های بعد مورد اعتراض قرار گرفته است.

در شماره‌ی ۶۷، حزب با "شگفتی" مشاهده میکند (۱) که "ماده‌ی مربوط به ممنوعیت تشکیل شرکتها و موسسات در بخش عمومی و ممنوعیت دادن انحصار" دستخوش تغییر و تحریف میشود و نتیجه میگیرد که "بدل کردن پیش نویس به متنی که تنها یک گروه نیرومند را ارضاء کند و تنها افراطیون خشک مغز... با آن موافق باشند"، "مردم و زحمتکشان را... مایوس و بیگانه" میکند.

باز گذاشتن سوراخی برای اعلام حکومت نظامی "خاطره‌ی بسیار شومی" را زنده میکند و بالاخره شورا بصورت "نظارتی سخت‌بی رمق و رنگ باخته... که بکلی با اصل نظام شورائی تفاوت ماهوی و کیفی دارد و املا آن چیزی نیست که حکم انقلاب ما و نیاز زمان ما و خواست مردم ما" در آمده است. و بالاخره نتیجه گرفته میشود که

"مشئ عمومی و طرز کار مجلس خبرگان... نتایج منفی خود را... بار آورده است."

بسیار خوب! دیگر کسی نکوید که حزب توده نقد نمیکند.

حزبی که معتقد است مشئ عمومی و طرز کار مجلس خبرگان تنها افراطیون خشک مغز را ارضاء میکند، حزبی که معتقد است قانون اساسی حاضر اصلاً آن چیزی نیست که نیاز زمانه‌ی ما و شایسته‌ی انقلاب ما است، چنین حزبی که اینجانبان "قاطعه" بالا تا پائین قانون را "نقادی" میکند، چیزی خلاف گفته است؟ اما اگر خواننده انتظار داشته باشد که حزب در صورت ضرورت خود را جز "افراطیون خشک مغز" نکند اشتباه میکند. برای همه - بجز آنها که حزب توده را خوب می‌شناسند - تعجب‌آور بود که حزب توده بقول خود "بنا تمام قوا و امکانات" به بسیج مردم برای دادن رای به همین قانون اساسی شرافت بیاورد؟ چرا؟ چه شد؟ متن قانون عوض شد؟ نه! "اشغال لانه‌ی جاسوسی"، تحریم خرید کالای امریکائی، و کمکهای "بی ثابته"ی اردوگاه سوسیالیستی در ارسال کالاهای خوب به نقد و به افساط، همه چیز را عوض کرد. بطوریکه در آخر سر معلوم شد که:

"نکاتی مانند تحکیم استقلال اقتصادی و سیاسی و نظامی کشور، جلوگیری از استثمار (۱۱) و کمک به زحمتکشان در جهت قطع نفوذ سرمایه‌های امپریالیستی و سرمایه‌های وابسته داخلی (۱۲)، آزادی احزاب و انجمنها و مطبوعات و غیره، از جمله مواردی هستند که طرح قانون اساسی بطور مثبت با آنها برخورد کرده است و محتوای این مواد مورد تأیید ما است" (۱۰۵)

حال خواننده صفت مناسبتر از شاید و شارلاتان برای توصیف این جماعت می‌یابد؟ حزبی که در یک شماره (۵۶) ارگانش مینویسد:

"نکات مثبت و شالوده‌های درست پیش نویس... زیر نام و به بهانه‌ی اسلامی کردن قانون اساسی بتدریج و کام بکام به کناری نهاده شده و میشود و تنها بندرت و به استثنا برخی نکات مثبت باقی میماند یا آشکارا تحریف نمیشود."

و تا آنجا میرود که اعلام میکند:

"مجلس خبرگان... مشروعیت خود یا مقبولیت خود و قانونیت مصوبات خود را متزلزل ساخت." (۵۶)

و سپس ناگهان پس از "انقلاب مردم" تحت تیتري که صفحه را گرفته است میگوید:

"حزب توده‌ی ایران از همه‌ی اعضا و هواداران خود و مردم ایران دعوت میکنند که هر چه وسيعتر در رفراendum قانون اساسی شرکت کنند و باین سند رای مثبت دهند."

و چنین حزبی چگونه است؟ آیا چنین حزبی صرفاً فرصت طلب و عوامفریب است؟ نه! این حزب، حزب مامور است. حزب کارگزار است. و ما در شمارهی آینده باین جنبه‌ی قضیه خواهیم پرداخت. (*) نقل از مردم اول تیر ماه ۱۳۵۷

در حاشیه رویدادها بقیه از صفحه آخر

با دیگر اشتباهی روی ندهد و "دانشجویان پیرو خط امام" هم از اینکه در تفسیر اسناد زیاده روی کرده اند از خود انتقاد کردند و آماده برای "مجازات شرعی" شدند!

این امر در گروه های مختلف سیاسی با مواضع متفاوت نگرانی های بوجود آورد که نکند "افشاگرها" متوقف نشود. از جمله سازمان جریک های فدائی خلق که از زمان اشغال سفارت توسط "دانشجویان پیرو خط امام" علیرغم گذشته بر افتخار این سازمان مناسفانه ما شاهد زیکزاکها - ثی در برخوردشان به جناح های حاکم بوده ایم. اثر زمانی سازمان، انحلال کمیته ها و تقویت دولت سازکان را خواستار بود به یمن زرنکی سردمداران رژیم و راه انداختن کسارزار "مد امپریالیستی". رفقای فدائی بصورت خفیف تری تر حزب توده را در مبارزه علیه "لیبرالهای آمریکائی" و تأیید خرده بورژوازی "مد امپریالیست" دنبال کرده اند (البته در مورد حزب توده این تر فقط بهانه ای برای توجیه کاسه لیبی قدرتمندان است که ما در شماره ۱۶ رهاشی در مقاله "حزب توده در کرانه های ارتداد" در این باره نوشته ایم)، بنظر میرسد علاوه بر علل بیهوشی که سبب زیکزاکهای عملکردی رفقای فدائی شده، فشار رژیم و به رسمیت نشناختن سازمان در مذاکرات کردستان و حملات و تهمینهای "رهبری" به فدائیان در این مسئله بی تاثیر نبوده و رفقا را به اقداماتی جهت رسمی شدن و مشروعیت یافتن و استفاده از مزایای غیر قابل انکار آن کشانده است که بازتاب این کرایش را در بسیاری از موضع کیریهای آنان به عیان میتوان مشاهده کرد. ما در شماره ۱۵ رهاشی پیرامون راهپیمائی ۴ آذر و قطعنامه پشتیبانی سازمان از "اقدامات ضد امپریالیستی روحانیت مبارز" مطالبی در این زمینه نوشتیم. فدائیان در اعلامیه ۱۴ آبان خود در تشریح جریان سفارت، بقول خودشان دچار خطای حدی شدند و "تلاش خرده بورژوازی را همان خروش انقلابی توده ها" شمردند و در ضمیمه کار ۳۵ در انتقاد به خودی که ریشه خطا را بررسی نمی کرد میگویند، "موضع پرولتری آن بود که با خط فاصل دقیق و روشن بین عاملین واقعی این حرکت و نیات آنان (تاکید از ماست) و خواست زحمتکشان و نیات آنان تصویر روشنی از واقعیت موجود برای توده ها ترسیم میکرد" ولی باز در راه پیمائی ۸ دیماه فدائیان، ملاحظه میکنیم که انتقاد از خود فراموش شده و به مواضع ۱۴ آبان بازگشت میشود و اعلام میکرد که "ما همواره با مردم مبارز ایران با تاکید بر اهمیت افشاگریهای سیاسی که از جانب نیروهای انقلابی و ضد امپریالیست (تاکید از ماست) صورت میگیرد، خواهان ادامه افشاگریهای دانشجویان پیرو خط امام هستیم". در اینجا بار "عاملین واقعی این حرکت و نیات آنان" فراموش میشود تظاهرات و راهپیمائی و بسیج توده ها برای فشار بر رژیم حاکم جهت افشای کامل قراردادهای امپریالیستی و اسناد ساواک حائز کمال اهمیت و برای "چپ" لازم است ولی انتظار داشتن از رژیم و دانشجویان خط امامش که هر وقت لطف کنند سندی که به اساس کار لطمه ای وارد نماند، منتشر

نمایند، دنباله روی از خرده بورژوازی است. امری که رفقای فدائی در انتقاد از خود ضمیمه کار ۳۵ به آن معتقد بوده اند و باز فراموش شده است. در انتقاد ضمیمه کار ۳۵ میباید "موضع پرولتری آن بود که با خط فاصل دقیق و روشن بین عاملین واقعی این حرکت و نیات آنان و خواست زحمتکشان و نیات آنان تصویر روشنی از واقعیت موجود برای توده ها ترسیم میکرد. تنها در چنین صورتی است که بیشکامان پرولتاریا قادر خواهند شد ضمن شرکت فعال در مبارزه دموکراتیک و ضد امپریالیستی و تعمیق آن به دنباله روی از خرده بورژوازی کشیده نشوند"

عکس العمل "دانشجویان پیرو خط امام" در برابر راهپیمائی فدائیان نشان داد که خرده بورژوازی علیرغم متزلزل بودن در مبارزه ضد امپریالیستی "از قاطعیت زیاد در مبارزه علیه چپ برخورددار است. قاطعیتی که مناسفانه چپ ما در شرایط کنونی در مبارزه علیه بورژوازی از خود نشان نداده است. " دانشجویان" اعلام میکنند که "طرح هرگونه جریانی را که جدا از خط امام باشد جریانی انحرافی دانسته و آنرا نهایتا در جهت حفظ منافع امپریالیست آمریکا میدانیم". "ما هرگز به پشتیبانی نیروهای ناخالصی که در برابر اسلام و جمهوری اسلامی ایستاده اند نیازی نداریم و بالاخره اینکه "گروههایی که امروز بعنوان پشتیبانی از ما اعلام راهپیمائی کرده اند ... مادامیکه این ماهیت فریب کارانه را دارند و علیه خلق توطئه میکنند هرچند چهره های به حمایت از خلق را نمایش دهند باید سر جای خود بنشینند که ما را به یاری و پشتیبانی آنان نیازی نیست".

در شرایطی که هنوز مجاهد خلق سعادت به اتهام اخلاص در روابط بین آمریکا و ایران در زندان است و روابط اقتصادی - سیاسی، نظامی و فرهنگی با امپریالیسم اقصاء و قطع نشده، اسناد ساواک و سیا و موساد و سایر سازمانهای جاسوسی و رواسطان با یکدیگر افشاء نمیشود و تنها در مواقع مقتضی و در صورت ملحت رژیم، "سندی" رو میشود "حدی انکاشتن مبارزه ضد امپریالیستی رژیم قضاوتی ناشی از بینش غلط و آرزوئی بی اساس نیست".

مبارزه ضد امپریالیستی جدا از مبارزه ضد ارتجاعی نیست و رژیم سرمایه داری ایران بنا بر ماهیت خود نمیتواند گامی اساسی در مبارزه ضد امپریالیستی بردارد. هر قدم کوچکی که رژیم در این راه بردارد تنها در اثر فشار توده ایست و از این رو کمونیستها باید با شرکت در مبارزات توده ها رژیم را به عقب نشینی واداشته و در عین حال ماهیت ارتجاعی آنرا افشاء نمایند. توده های زحمتکش که هنوز به مبارزه ضد امپریالیستی رژیم باور دارند در طی زمان با مشاهده تزلزل رژیم و تو خالی بودن ادعاهایش و با افشاکری کمونیستها آگاهی خواهند یافت که تنها تحت رهبری طبقه کارگر و در جریان مبارزه علیه سرمایه داری حاکم است که میتوان مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک را به پیش برده و به پیروزی رساند.



حزب توده:

ماکیا و لیسم یا مارکسیسم؟

حزب توده و اصولا توده ایسم، نمونه‌ی مشخص و تجسم کامل فرم محوری ماکیا و لیسم است.

- ۶- حزب توده اشتباهات متعددی در زمینه‌های مختلف کرده است ولی این اشتباهات همواره صادقانه بوده است.
- ۷- اما حزب توده در دفاع از شوروی و در عدم برخاستن از آن در ادوار مختلف از استالین و مالینکوف گرفتار تا خروشچف و برژنف، هیچگاه خطا نکرده و همواره پشتیبان صدیق دولت وقت شوروی بوده است.
- ۸- حزب توده از بدو تولد مکتون بجز در دو فترت خواه تشکیل جبهه‌ی واحد با بورژوازی بوده است ولی غالباً بورژوازی دست‌در به سینه‌ی آن زده است.
- ۹- دوران فترت اول که حزب توده میخواست با بورژوازی همکاری کند، دوران حکومت دیکتر مصدق بود که خلاف مصالح شوروی و حزب توده، بجای دادن امتیازهای اقتصادی به شوروی میخواست امتیازهای ابر قدرت آلمان - انگلیس - را قطع کند.
- ۱۰- دوران فترت دوم چند ماهی اخیر است که خرده بورژوازی در قدرت است و با بورژوازی جنگ وجد الهائشی دارد و حزب توده ترجیح میدهد با آن یک‌که در قدرت سیاسی است همکاری کند.
- ۱۱- هرگاه هر نیروی دیگر، بورژوازی یا خرده بورژوازی، مرتجع یا غیر آن، بخواهد ما برایش کار کنیم با اشتیاق می‌پذیریم. گواه صداقت ما در این مورد، شرکت ما در کابینه‌ی ناس-وای و اصرار ما برای همکاری با حکومت فعلی است.

..... ۱۲

..... ۱۳

..... ۱۴

اینها اس و اساس، و واقعی ترین نقطه نظرات حزب توده را بیان میکنند و آنقدر در نوشته‌های حزب توده به درجات مختلف تکرار شده‌اند که هیچکس، از سرری ترین طرفداران آنها تا متعصب ترینشان حتی یکی از مواد فوق را نادرست نمیداند و حاضر است برای صحت هر یک نیز و تئوری بدهد.

اما برای کسانی که از "سرشت بوده‌ای" نیستند، قطعاً تعجب‌آور است که چگونه میتوان تمام این نقطه نظرات را توجیه کرد. نقطه مشترک استالین و مالینکوف و برژنف و خروشچف و ماثو (فرا موش نشود که حزب توده تا جندی قبل از انقلاب فرهنگی مدافع ماثو سه دون بود) چیست که حزبی میتواند در زمان خود همه‌ی اینها را بپذیرد، به مخالفین آنها دشنام دهد و در دورانی دیگر خود به آنها ناسزا

در دو شماری گذشته مطالبی حول "میزان صداقت" و نیز تناقضات میان ابرازات کنونی و گذشته‌ی حزب توده و اظهارات کنونی آنها در مورد گذشته نگاشتیم و نشان دادیم که ما با یک جریان سیاسی شاد و سنده باژ طرفیم و نه صرفاً با یک حزب اشتباه کار با از نظر ایدئولوژیک منحرف. اما از آنجا که بهر حال نظریات کنونی آنها نیز به سرکت کمیته‌های امام و سپاه پاسداران به وسیعترین حد بخش میشود، ضروری است که به آنها نیز بپردازیم زیرا بعید نیست که برخی از انسانهایی که صداقت هم دارند بدلی توجه به شگردهای مستور از اراده‌ی نظرات، تزه‌ای کنونی آنها را جدی بگیرند و آن ابرار و تجربه را در دست نداشته باشند که با تحلیل مختصر از همین تزه‌ها به ماهیت و نیت کردار اندکان حزب توده پی ببرند. از جانب دیگر پاره‌ای از این تزه‌ها، فقط از جانب حزب توده ارائه نمیشود و برخی از جریان‌های سیاسی دیگر، و حتی بعضی از جریان‌های خود را خم اصلی حزب توده می‌شمرند، همین تزه‌ها را گاه بدون ذره‌ای کم و کاست ارائه میدهند. نمونه‌ی مشخص آن سازمان انقلابی و شرکا، اند که اگر بقول قدما چیتو فیلسی آنها و روسو میلی حزب توده را کنار بگذاریم و محتوای واقعی تزه‌هایشان را در نظر بگیریم از میزان شباهت آنها با هم در شگفت خواهیم شد. بدین لحاظ و به لحاظ آنکه هستند افرادی از بعضی لایه‌های اجتماعی که این تزه‌ها را بیان خواستهای طبقاتی خود می‌بینند و شناخته و آگاهانه بدنبال آن هستند، برخورد به آنها را هم از جهت شناخت ماهیت حزب توده و "مخاصمین" چیتو فیل و هم از نظر شناخت ماهیت طبقاتی فتر مدافع آن ضروری می‌بینیم.

اگر گوشه‌ی کتابها و روزنامه‌های حزب توده را در دست بگیریم و محکم تکان دهیم تا همه‌ی تقلب‌ها و شگردها و همه‌ی دشنامها و تهمت‌های آن بریزد و اس و اساس آن باقی بماند، با چه احکامی مواجه هستیم؟

۱- شوروی زادگاه و اردوگاه سوسیالیسم است باید مطلقاً از آن تبعیت نمود.

۲- عمده مخالفین و منقدین شوروی آگاهانه، و عمدتاً بسیار قلبی از آنها ناآگاهانه، عوامل امپریالیسم جهانی هستند.

۳- حزب توده، حزب طراز بون طبقه‌ی کارگر است.

۴- حزب توده، حزب چهار طبقه است.

۵- هر کس با حزب توده مخالف باشد، مائوئیست و مرتجع و عامل امپریالیسم است.

رابطه‌ی معنویت و مادیت، جسم و روان، و نکل و محسوس مطلقاً خراموش می‌شود. ماده کراشی می‌دل به ماده برستی می‌شود. تعبیر بخاطر انسان، می‌دل به انسان بخاطر تعبیر می‌شود. انسان آگاه سوسیالیست، انسان اعتلا یافته شکوفا، می‌دل به موجود موهومی می‌شود که رسالت وجود آوردن شرایط برای رشد بعدی هستی دزد و جانی در درون مجموعه‌ای توطئه‌گر و فاسد گذارده می‌شود. مشکل بنوان در بلیدی این طرز تفکر کزافه گفت، و مشکل بنوان حیاباتی را که معتقدین به چنین سبک کاری در طول تاریخ جوامع انسانی مرتکب شده‌اند، به بیان آورد.

بنظر می‌رسد که صرف پیدایش مفهوم انسان سوسیالیست به مثابه‌ی نقطه‌ی پایان چنین تصورات کاذبی باشد. اما چنین شد که آدمهای نا انسان، چنین تصویری را در انسان سوسیالیست تزریق کردند! سخ از این کاملتر و سناخ روح ماکیاولیس در "سوسیالیسم" از این بازتر می‌رسد نیست.

رسم بر این است که جزئیات این تز در غالب موارد

کود و مخالفین آنها را طرفدارانشان بنامد. چگونه است که تاه مخلوع بکروز "اعلیحضرت جواسیخت" است، روزی "رزماسور" است و امروز "مرجع و منفور". چگونه است که امام کمونی و باران با وفایش (انواع مادی قطب زاده‌ها) امروز رهبران مسلم مبارزه‌ی ضد امپریالیستی، دموکراتهای انقلابی و... هستند اما دیروز طرفداران امپریالیسم (و حتی بعضی باران با وفا عامل امپریالیسم) بودند. چرا قوام السلطنه، ممدق، سنجابی، ابوالفضل قاسمی، و حتی سوجهائی مانند داریوش فروهر بکروز ماهیتا انقلابی و روز دیگر از اساس مرجع خوانده می‌شوند. و چرا این روند تعریف و تقبیح، استمالت و دشنام در مورد همه چیز و همه کس ادامه می‌یابد بجز در مورد یک چیز. یک چیز "مقدس" یک معبود. یک کیت. یک ارباب. باید دید حزب توده این ملق و وارو رذنها را برای اعضا خود چگونه توجیه می‌کند. و سیز البته باید دید این اعضا چه خصوصیات طبقاتی و شخصی دارند که اس توجیهات را قانع کننده، با لاف قابل تحمل، می‌یابند.

برای يك لحظه نمايشی را تجسم كنيد كه در آن لنين و استالين و

تروتسكي در كابينه تزاری قوام السلطنه به رتق و فتق امور مشغول

باشند، و با در پشت سر كشيش گاپون - كه توده‌های بي‌شماری را بسيج

كرده بود - راه افتاده و خط او را خط خود ميشمرند. و آنگاه در

شكفت خواهيد شد كه چقدر بيشتر می تاريخی و مشخص (!) لازم است

تاكيانوری ها و طبری‌ها را پير و راه لنين شمرد.

هدف وسیله را توجیه میکند

حزب توده و اصولاً توده‌ایسم، نمونه‌ی مشخص و تجسم کامل تز محوری ماکیاولیس است. هدف وسیله را توجیه می‌کند. و بنابر این اگر هدف مقدس باشد با چنین نمایانده شود، ارتکاب بهر عملی که گامی در راه وصول به مقصد باشد مجاز است. این تز در شکل‌های پنهان و آشکار پس از سال‌های نیمه دهی بیست قرن حاضر آنقدر مؤثر توسل رهبران بین الملل سوم و احزاب وابسته قرار گرفت که امپریالیستها توانستند با تبلیغات خود آنها را رگن اساسی پیش و منش کمونیستها بنمایانند، تا آنجا که برخی از "کمونیست" ها امروزه غافل از همه چیز از آن بعنوان یک اصل موجه دفاع می‌کنند! در این تز کثیف، ارتجاعی، غیر انسانی، کشتن همه‌ی اهالی یک شهر توجیه می‌شود اگر تصور رود که جاسوسی در آن پنهان شده است. در این تز ضد بشری، بشر نه بعنوان موجود تاریخ ساز بلکه بعنوان مهره‌ای بی جان و بی احساس، جسمی جامد و بی روح مأمور قوادی تاریخ متصور است. در این تز ماسور، توطئه، تحریک، آدمکشی و جنایت، فساد و ارتشاپ ایزارهای قابل استفاده و مقبولند. در این تز آنچه که مطرح نیست اینست که انسانیکه خود از روند چنین نسوع "مبارزه" (!) عبور میکند به چه چیز حیوانی می‌دل می‌شود.

بطور آشکار مطرح نمی‌شود. بجز نو جوانان غافل و شاکردلی نوپای این مکتب، کسی عیبایدفاع از آن بر نمی‌خیزد. ولی مشکل نیست که همین بیان از لابلای سطور و در زیر پوشش نازک احتجاجات کودک فریب جستجو کرد. تاکتیک! در اینجا مفهوم تاکتیک به توطئه تعبیر می‌یابد. تاکتیک در اساس بمعنای شیوه‌هایی است که در راه وصول به مقصد استراتژیک مورد توسل قرار می‌گیرد. تاکتیک خود واژه‌ای باردار نیست. تاکتیک می‌تواند زشت یا زیبا، انسانی یا غیر انسانی باشد، اما هکامیکه به تنهایی و در این رابطه بکار می‌رود مراد از آن در قاموس این احزاب کار ناپسند و خلاف واقع است. تاکتیک زشت. مفت زشت برداشته می‌شود، مفت دروغین و مذبذوم حذف می‌شود، و بصورت تاکتیک صرف در می‌آید. تاکتیک! پس از انقلاب فوریه، لنین وارد روسیه شد. مبارزات حماسه آفرین او و سایر بلشویکها، و به برکت جو "تفاهم و همکاری" که بین مبارزین ضد تزاری بوجود آمده بود، همه‌ی احزاب و گروهها در استقبال از او شرکت کردند. برق اشتیاق در چشهای همگان میدرخشید. رئیس شورا، خجیده‌ز، رهبر منشویکها همراه با کارد احترام ملاحان کروشتاد و ستونهای سربازان بر رأس مستقبیلین قرار داشتند سخنانی خجیده‌ز در تجلیل از لنین دربرگیرنده این پیام بود که:

استالین و تروتسکی در کاسینه، تزاری قوام السلطنه به رتی و فتی امور مشغول باشند، و با در پشتر کشیش کابون - که بوده‌های بیمار ریاسخ کرده بود - راه افتاده و خط او را خط خود بمرند. و آنگاه در شکفت خواهند شد که جسته بی‌شرمی تاریخی و مشخص (۱) لازم است تا کیابوری ها و طبری ها را پیرو راه لنین شمرند. لنین نمایشنامه.

اینها همه "تاکتیک" است، کسی خبر ندارد. تاکتیک یعنی دروغ و فریب و ربا. تاکتیک یعنی نابکاری، بمب‌فروشی توده‌ها. تاکتیک یعنی سازشکاری و جابلویی. تاکتیک یعنی ارتداد و نوکر منشی. بدرستی اینها تاکتیک توده‌ایستی است. بدرستی اینها تاکتیک کارگران قدرتی است که یکروز ساعت ۸ صبح حفیض‌الله امین مرحوم را "مسئدار انقلابی و برجسته" میخواند و عمر همانروز او را "حائس و نوکر امپریالیست". چرا؟ زیرا کودن‌اشی صورت گرفته است که طی آن آدم "خودی" تری بر سر قدرت آورده شده است.

اگر کسی در سراسر عمر مارکس و انگلس و لنین و در سراسر دهها هزار صفحه نوشته‌های آنان بکار، آری فقط بکار، نشان داد که آنها به دروغ مجیز کسی را گفته باشند، که آنها حتی یکروز و یک لحظه مرتجع را انقلابی خوانده باشند، که آنها خود را پیرو و "در خط" قدرت حاکم شمرده باشند، آنگاه نه تنها راه توده‌ای ها "درست" است،

نه تنها "تاکتیک" آنها اسم رمز بوطه و ریاکاری نیست بلکه ما هم با امپریالیستها در محکوم کردن "ماکیاولیسم کمونیستها" (۱) همدا می‌شویم. آنگاه ما می‌گوئیم حزب توده پیرو مارکس و لنین است. آنگاه ما هم می‌گوئیم توسل بهر وسیله کثیفی برای رسیدن به سر منزل مقصود

روش مارکسیستها" است، آنگاه هم ما و هر کمونیست معتقد دیگری مارکس و انگلس و لنین را در رده‌ی ماکیاولیستها می‌گذاریم و نه کمونیستها.

چه اندازه و چه حد بی‌شرمی و کستاهی می‌خواهد که روش مکارانه و حیل گرانهای خود را علیرغم همه‌ی شواهد تاریخی روش مارکس و لنین وانمود کرد و از زیر دادن یک نمونه هم در رقت. چه حد و اندازه بی‌شرمی؟ آنقدر که در مخیله‌ی ماکیاولیستها بگنجد.

راه وصول به سر منزل مقصود

برای رسیدن به هدف توسل بهر وسیله‌ای مجاز است. این السلوب کار توده‌ایستی است. اما باید دید این السلوب در چه راهی بکار برده میشود. عبارت دیگر راه رسیدن به هدف از کجا عبور میکند. این راه با کوره راه جبری است که تئوریسینهای حزب "برادر بزرگ" آنها "راه رشید غیر سرمایه‌داری" نامیده‌اند و تئوریسینهای حزب "دشمن بزرگ" همان را "ترس جهان" مینامند، و مبارزین انقلابی به آن عنوان تئوری سازش‌طلبانی و توجیه آسان‌بوی سرمایه‌داری مینگرند.

خصوصیات این راه چیست؟

مخترعین این تئوری متاسفانه کلمه‌ای در مورد خصوصیات این راه ننوشته‌اند. دنباله‌ی روان آن نیز چون هرگز بدون اجازه قلمفرسایی نمیکند، به کسی نگفته‌اند و

"انقلاب باید از دشمنان داخلی مانند دشمنان خارجی زدوده شود. وظیفه عمده یک حزب انقلابی حقیقی، مستحکم کردن صفوف "همه دموکراسی" است."

و بدین طریق در ابتدای ورود همدارملایی به لنین داده شد که مواظب رفتار خود باشد. در نطق خروشان لنین باسخی باین مسئله نبود و همه خیال کردند اوضاع بر وفق مراد است. در کنفرانس متحدکننده بولشویکها، منشویکها و مستقلین لنین در مقابل چنان متحیر حمار با قاطعیت تمام اظهار داشت که: "آنچه برای من مهم است اختلافات ما و دیپکراان است و نه نقاط مشترک!" این سخنرانی ادامه یافت بطوریکه در پایان نطق دواغنه لنین او در انظار کوتاه نظرانی از حزب خود و در نظر همه دیگران بی‌نامه مجسمه نقره و شیشه در آمده بود.

بوکراوف فریاد میزد که:

"این لفاظیات یک دیوانه است!" و خطاب به معدودی

از بولشویکها که برای لنین دست میزدند گفت:

"بی‌شرمی است که برای این سخنان پوچ نمایشی دست میزنید، شما باید از خود خجالت بکشید! مارکسیستها!"

انفجار "نابهنکام" کنفرانس کاذب و جو کاذبتر تفاهم وجود غریب برخاست. از همه سو، تحسیر همه را فراگرفت

پاره‌ای از بولشویکها از اینکه رهبر حزب نه تنها در حق مستقلین تمک ناشناسی کرده است بلکه ضرورت شرايط را

چنانکه آنها می بینند نمی بیند و سر تراهی خود پافشاری "غیر معقول" میکند عصی نمودند. تنها عده‌ی معدودی که

لنین را از نزدیک میشناختند تعجب نکردند. آنهاش که میدانستند این مرد طاس حتی لحظه‌ای هم در گفتن آنچه که

در اندیشه دارد درنگ نمیکند و "تحت تاثیر" هیچ جو کاذبی قرار نمیگیرد.

این شیوه‌ی لنین بود. همان مردیکه ماکیاولیست‌های امروز به تقلب خود را هم پیرو او و هم خروش‌چف و هم

مرتدان بعدی میدانند.

همین مرد هنگامیکه در ابتدای جنگ جهانی اول شعار کاذب "دفاع از میهن" توانسته بود توده‌های بیشمار

را فریب دهد و حتی احزاب سوسیال دمکرات (باصطلاح کمونیست) آنزمان را "بدنیال توده‌ها" و در حقیقت بدنیا

بورژوازی میکشاند، بقیعت منهم شدن به خیانت، در مقابل جنگ امپریالیستی ایستادگی کرد. همین مرد هنگامیکه

انقلاب اکتبر پیروز شد، مذاکرات سری دیپلماتیک را مطلقاً موقوف کرد و اعلام داشت که هیچ چیز از مردم نباید پنهان

بماند. همین مرد هنگامیکه وادار به عقب‌نشینی میشد اعلام میکرد که باجبار عقب‌نشینی میکنیم ولی مردم بدانید

که این عقب‌نشینی است و نگذارید دیگران آنها بعنوان پیروی بخوردشما بدهند. همین مردکمی بود که بعنوان

"دو تاکتیک سوسیال دموکراسی" تاکتیک درست و شرافتمندانه سوسیال دموکراسی را از تاکتیک سازشکارانه و مرتدان‌های

منشویکها تفکیک میکرد....

حال این مرد "طاس و لوج" (بقول منشویکها) را در کنار آقای کیابوری بگذارید. حال شیوه‌ی بولشویکی

مبارزه را در کنار شیوه‌ی توده‌ایستی مبارزه بگذارید. برای یک لحظه نمایشی را تجسم کنید که در آن لنین و

خود هنوز روسیه را فتودالی می‌شمردند (باز جای شکرش باقی که اسمی برای آن داشتند و نمی‌گفتند "غیر سرمایه‌داری") حتی منشویکها و مرتدان بعدی نظیر پلخانف و کائوتسکی که انقلاب سوسیالیستی را در جامعه‌ای عقب‌افتاده مفید نمی‌دیدند در این امر که همین جامعه عقب‌افتاده جامعه‌ای سرمایه‌داری است تردیدی بخود راه نمی‌دادند. آنها می‌گفتند جامعه روسیه باید در جاده‌ی سرمایه‌داری پیشرفت کند، کاملاً مدرن و صنعتی شود و آنگاه انقلاب سوسیالیستی بوقوع بپیوندد.

اما مرتدان بعدی، روزیونیستهای رنکارنگ-شوروی و چین و... به کشف تازه‌ای رسیده‌اند که دریغ می‌دارند مشخصات آنرا بشمرند. آنها بظاهر و بحمدالله طرفدار راه رشد فتودالی نیستند. راه رشد سرمایه‌داری را هم رسماً نمی‌خواهند (چون حرفان عیناً مثل منشویکها می‌شود و این "تاکتیک" خوبی نیست)، راه رشد سوسیالیستی را هم میسر نمی‌دانند. تنها به خلق الله می‌گویند از "راه غیر سرمایه‌داری" بروید. کسی نمی‌فهمد چه می‌گوید. و از قضا "تاکتیک" محسنی آنها هم همین است. معلوم نیست در این راه رشد "غیر سرمایه‌داری" چه نوع مناسبات تولیدی وجود دارد. بالاخره آیا در جوامعی که از این "راه" می‌روند انباشت ارزش اضافی می‌شود یا نه؟ اگر می‌شود چرا اسمش سرمایه‌داری نیست؟ مگر سرمایه‌داری شاخ و دم دارد؟ اگر

نمی‌گویند معنای این عبارت چیست. اینهم اسم رمزی است که فقط "نه شرقی‌ها و نه غربی‌ها"، "نه کاپیتالیست‌نه سوسیالیست‌ها" نظیر آقای بنی‌صدر و معمر قذافی و مدام حسین از آن سر در می‌آورند. شعور طبقاتی (بسیعوری؟) خاصی لازم است تا فهمید که در عمر امپریالیسم چگونه میتوان طرفدار سرمایه‌داری نبود ولی طرفدار سوسیالیسم هم نبود.

گفتیم مناسبانه رساله‌ای باب توصیف ثئوریک این مفوله وجود ندارد و باید بکمک منقش عباراتی را در اینجا و آنجا دست و پا کرد و معهداً باز هم تفهیم که این شتر مرغ که نه شتر است و نه مرغ و هم شتر است و هم مرغ چه ناهنجاری تاریخی است.

مناسبات تولیدی سرمایه‌داری، یعنی مناسباتی که بر پایه‌ی انباشت ارزش اضافی و لاجرم از خود بیگانگی انسان مبتنی باشد. این مسئله به‌یمن کارهای مارکس و مارکسیستها کلاسیک بعدی روشن شده است که حتی هیچ مرتدی تاکنون خلاف آنرا نگفته است. هر جا که ارزش‌بخشی از نیروی کار پرداخت نشود و استثمار بمعنای امروزی آن وجود داشته باشد، مناسبات سرمایه‌داری وجود دارد: عده‌ای "بسیار با هوش" وامانده ارزش اضافی را با تولید اضافی اشتباه می‌کنند ولی لاف‌افشانها وقتی می‌گویند اگر در جامعه‌ی عقب افتاده‌ای مناسبات سرمایه‌داری وجود ندارد معتقدند

در يك كلام كشف بزرگ حزب توده اين شده كه همونى پرولتاريا

هيچگاه مطرح نبوده، ماركس و لينين چنين اعتقادى نداشته‌اند،

ما هم نبايد دنبال اين «شرط پي ربط و مسخره»!! باشيم على الخصوص

كه پدر بزرگ آغوشش را براى ما باز کرده است.

نمی‌شود و کسی کسی را استثمار نمی‌کند چرا سوسیالیستی نیست، مگر سوسیالیسم بال و کوبال دارد؟ اگر انباشت ارزش اضافی نیست ولی نوع جدیدی از استثمار هست چرا این کشف بزرگ را از بشریت مخفی می‌کنند؟ چرا این نوع استثمار را که بهتر از (استثمار بهتر؟) انباشت ارزش اضافی است به همه یاد می‌دهند و چرا می‌خواهند مردم بیچاره‌ی جهان سوم را از استثمار سرمایه‌داری رها کنند و بسدام این یکی که موجود ناشناخته‌ایست بی‌اندازند؟ مگر مردم جهان سوم بچه‌ها هستند؟ لااقل از مادری که سوسیالیسم را زائیده است (!) انتظار می‌رود که راه را به کسانی که می‌خواهند طفل را راه بیندازند نشان دهند. مگر اینکه طرف واقعا "بچه‌ای" باشد که چیزی نفهمد!

شگفتی در اینست که "راه" معلوم نیست چیست ولی دلیل عبور از این راه معلوم است! حزب توده در یکی از تعادفات میمون و مبارک که بخود زحمت سخن گفتن در مقولات را داده این دلیل را بدست می‌دهد. استدلال حزب توده در جزوه‌ی "گفتگوئی با جریکهای فدائی خلق" بدین صورت است که چون در زمان ما بپرکت وجود شوروی،

"در مقیاس جهانی همونى پرولتاريا تا مین شده

مناسبات فتودالی (نیمه فتودالی؟) وجود دارد و به پرکت این درایت بی نظیر هنوز جامعه‌ی ایران را نیمه فتودال - نیمه مستعمره میدانند.

این مسئله را نیز لنین هفتاد و اندی سال پیش در کتاب خود بنام "مسئله‌ی باصلاح بازار" ثابت کرد که سرمایه‌داری بودن یا نبودن یک جامعه بر حسب تعداد کارگران در آن و میزان گسترش صنایع نیست. جامعه می‌تواند سرمایه‌داری باشد و بسیار هم عقب‌افتاده باشد. روسیه‌ی تزاری اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیست بسیار عقب‌افتاده بود ولی سرمایه‌داری بود. سرمایه‌داری با میزان پول انباشت شده، با تعداد کارخانه‌ها تعریف نمی‌شود بلکه با وجود سرمایه یعنی تراکم ارزش اضافی مشخص می‌شود. و چون در روسیه‌ی تزاری در روند تولید و باز تولید انباشت ارزش اضافی وجود داشت بنا بر این، این جامعه، جامعه‌ای سرمایه‌داری بود و لاغیر. لنین نشان می‌داد که با وجود آنکه آثار و بقایای چند نوع شیوه تولید در روسیه وجود دارد معهداً این شیوه‌ها به یک نوع مناسبات تولیدی - سرمایه‌داری - یا تقلیل می‌یابند و بسا راه می‌دهند. تنها نارودنیکهای عقب‌افتاده با دید غیر طبقاتی

است ... و پرولتاریای جهانی و فرزند بروموند آن اتحاد سوری و اردوگاه سوسیالیستی، در مجموع خوش، این اندیشه اصلی مارکسیستی - لنینیستی را راهنمای عمل خود قرار داده اند.... در این دوران بوسن در این تناسب قوا است که در انقلابهای ضد امپریالیستی کشورهای آسیای (چین سوم) مقولدهای نظیر "رهبری خرده بورژوازی بدید مآید (چی بد؟ چم بدی؟) و کسریست خرده بورژوازی در زمان سلطه کامل امپریالیسم (زمانه داری) قادر به رهبری نبود (ولی حالا هست) [ص ۲۸]

بشارت داده چون پدر بزرگ ثوروی در محتوی جهانی قدرت دارد دیگر لازم نیست در جوامع عقب مانده دنبال رهبری پرولتاریا رفت و میتوان پرولتاریا را بدنبال خرده بورژوازی روانه ساخت، پدر بزرگ خودش ترتیب کار را میدهد و بجهت هایش را جمع و جور میکند، جالب تر اینکه بالاخره برای اینکه از ریشخند شدن جلوگیری کند حزب افرازمیکند که:

"امروز هم اگر در مقیاس جهانی - تاریخی در نظر بگیریم، خرده بورژوازی قدرت رهبری ندارد! امیدواریم این ابراز موجب ریشخند هواداران تر حکومت جهانی اسلامی نشود، چرا که فرماسیون اقتصادی - اجتماعی ویژه خرده بورژوازی موجود نیست و در مقیاس تاریخی - جهانی، بی فرماسیون سرمایه داری است یا سوسیالیستی". (تاکیدها از ماست)

خواننده باید حوصله کند و به حزب طراز بوسن دشنام ندهد که پس اینهمه حقه بازی مبنی بر "راه رشد غیر سرمایه داری برای چه بود؟ اگر فرماسیون یا سرمایه داری است بی سوسیالیستی " پس غرض از "غیر سرمایه داری" قاعدتا باید سوسیالیستی باشد. پس چرا میکوبند سوسیالیستی هم نیست؟ واقعیت اینست که اینهمه حقه بازی و شعبده بازی صرفا برای آنست که همان جملدی اول آنها توجیه شود: دنبال پدر بزرگ راه بیفتیم هر که میخواهد جلو بیفتد، خرده بورژوازی یا پرولتاریا، مطرح نیست. اساس قضیه تبعیت از ثوروی است. هژمونی پرولتاریا دیگر چه صیغه - است؟ ربرا "جنجال بر سر هژمونی" برای خدمت به ضد انقلاب است. (ص ۲۲)

بیشتری توده ایستی هنگامی روشن میشود که توجه کنیم اینها معتقدند مارکس و لنین هم معتقد به هژمونیستی پرولتاریا نبوده اند. با گستاخی افسانهای در ۹۰۸ صفحه از قول مانیفست کمونیست و رساله های لنین گشافت بهم می یافند و "استدلال" میکنند چون که بر مانیفست مانیفست: "کمونیستها در همه جا از هر جنبش انقلابی که ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود باشد پشتیبانی میکنند".

پس مارکس و انگلس معتقد به هژمونی پرولتاریا نبوده اند!! یکی نیست باین بشماران بگوید که حضرات!

پشتیبانی از جنبش انقلابی - و آنهم جنبشی که ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود باشد - بمعنای کردن بهادن به هژمونی خرده بورژوازی بر پرولتاریا نیست.

معلوم میشود که حزب طراز بوسن در عشق خود به نفی هژمونی پرولتاریا در زمانیکه بقول خودش سلطه امپریالیسم در حال افول است و هژمونی برادر بزرگ در سطح جهانی روبه گسترش است، جان دامن از کف داده که متوجه شده است که مارکس و لنین "شکاره" در زمان نیکارش این مطالب هنوز خواب چنین روز "شکوه مندی" را هم نمی دیدند.

در یک کلام کشف بزرگ حزب بوده این شد که هژمونی پرولتاریا هیچگاه مطرح نبوده، مارکس و لنین چنین اعتقادی نداشته اند، ما هم نباید دنبال این "شرطی ربط و مسخره" (۱۱) باشیم علی الخصوص که پدر بزرگ آغوش را برای ما باز کرده است.

ما توصیه میکنیم که خوانندگان حتما حداقل صفحات ۲۲ تا ۳۰ این لجن نامه را بخوانند تا بفهمند که اولاً:

"بنیان گذاران مارکسیسم لنینیسم وقتی از سرکردگی پرولتاریا سخن میکوبند آنرا در نقطه مقابل سرکردگی بورژوازی میکذارند و نه در برابر رهبری خرده بورژوازی!!"

اما از اینهمه بیشرمی، حضرت کیانوری و جناب طبری و آقای بی نام و نشان، آیا اینقدر نمی فهمید که چون در جنبش روسیه خطر از جانب بورژوازی بود و پدران شما متوکیها سرکردگی آنرا می پذیرفتند لنین آنهمه به آنها دشنام میداد و اگر هر فرقه خالده دیگری سرکردگی فتوادلها یا خرده بورژواها را هم مطرح میکرد با همی سرخورد رویو میشد؟ این بیشرمی نیست که چون در آلمان خطر سرکردگی خرده بورژوازی وجود نداشته و لنین چیزی در این مورد ننوشت آنجا نتیجه گیری که

لنین حاضر به پذیرش رهبری خرده بورژوازی بوده است؟ این بیشرمی و بی ترقی شما و امثال شما را بکجا خواهد کشاید؟ شما که اساسا معتقدید حتی مارکس هم "شرط بی ربط و مسخره" سرکردگی پرولتاریا را قبول نداشته پس چرا لنین را رها نمیکند تا با خرده بورژواها خوش باشد؟ آری، چیزی بیش از بیشرمی تاریخی و مشخص میخواهد که تمام ماجرای انقلاب فوریه را فراموش کرد و لنین را بدین حد - بعد کیانوری ها و طبری ها - سقوط داد و از هر گونه شرافتی تهی نمود.

پدر بزرگ یا ارباب

بدین ترتیب ملاحظه میشود که حزب بوده در راه توجیه خدمتکاری به پدر بزرگ تا چه حد به پیش میرود. حزبی که تا آنجا میرود که حاضر است مارکس و لنین را به لجن بکشد، صرفا همراه نیست، صرفا عشق به پدر بزرگ ندارد. این حزب حاضر است همین پدر بزرگ را به شرط پیدا کردن عموی بهتری بفروشد. اما اکنون بجز آنها کسی خریدارشان نیست. سی و هشت سال جیره خواری کرده اند اینرا بقول خودشان "پاسدار کمیتی ۹" هم فهمیده و کسی سهولت فریب آنها نمیحورد. هنگامیکه تا این حد در توجیه تبعیت از کسی، از دولتی، استدلال بخرج داده میشود،



هر کس حق دارد که از خود سؤال کند که آیا اینها کارمندان فارسی زبان وزارت خارجهی شوروی هستند و بسا صرفاً کمونیستهای منحرف. گمانیکه با هر تغییری در دولت شوروی، هر تغییری در وزارت خارجهی آن، هر تغییری در سیاست خارجی آن، موافق دستورالعملها اجرا کرده‌اند و ضمن ۳۸ سال "معاشرت" حتی یکبار هم قد علم نکرده‌اند، حتی کارمند ساده نیستند، نوکر هستند. هر کارمند معمولی که ۳۸ سال خدمت کند و ده ورور بسفید لاف‌باز یکبار بسا مامور مربوطه احتیاج پیدا میکند. ولی هیأت‌آز "رهبران حزب طبقه‌ای کارگر ایران". هیأت!

نمونه‌ها
اسباب عبرت

کدریم. مارکس و لنین و همه‌ی کلاسیکها را کنار بگذاریم و یک لحظه فکر کنیم آنها همه اشتباه می‌کنند. حزب‌بوده روسی نمی‌تواند سکونت اشتباه می‌کنند و لاجرم سخن آنها را تحریف می‌کنند. یک لحظه فکر کنیم شاید ستورهای حزب‌توده کف‌حدیدی در عالم کمونیسم باشند و یک نوع کمونیسم علمی بر از مارکسیسم لنینیسم را ارائه دهد. سیستم بحاربالهای اخیر چه می‌گوید؟ و اگر دیدیم که بحاربحر مصیبت و فلاکت‌چیزی بیار نیاورده، آیا زیاده خواهد بود که حزب‌توده و احزاب مشابه آن را در جهان عوامل مصیبت و فلاکت خلفا بنمار آوریم؟

حزب کمونیست عراق، هم مرام و هم ملک حزب‌توده و ملهم ارهمان بدربرک بود. این حزب در همکاری و کردن نهادن به نوع رهبری خرده‌بورژوازی حزب‌توده تا آنجا به پیش‌رفت که کمونیستهای مدعی را که با راه و روش مخالف بودند لو داد. سالیها دیروزکی خوان بعضی‌ها را کرد. حزب‌توده‌ی ایران نیز چنانچه شایسته نبود در ادامگی راه رشد غیر سرمایه‌داری "مدافع جدی و قاطع" آن بود. بر حزب کمونیست عراق و راه رشد غیر سرمایه‌داری چه گذشت معرف همگان است امروز حزب‌توده نوازه بادی انتاده که مدام حسن قصاب است. مبارک است. راست می‌گوید. دیروز دروغ می‌گفت. اما احتمال بیشتر این است که اگر قرارداد دولتی عراق و شوروی دوباره منعقد شود و دوباره دروغ بگوید همین قصاب مبدل به رفیق مدام شود. یکبار دیگر هم البکر رفیق بود، قصاب شد، بار رفیق شد، امروز سناور قصاب است. راه رشد غیر سرمایه‌داری چه شد؟ مرحوم شد.

بحره. ناصر دوست کمونیستها (شوروی؟) بود، قصاب شد و چند هزار کمونیست را کشت. باز دوست شوروی شد، بعد دوست شاه شد. بعد مرد (۱) بعد وصی مقتدرش جای او را گرفت. با شوروی دوست بود. خیلی خوب آدمی بود. با شوروی بد شد. قصاب شد. "راه رشد غیر سرمایه‌داری" فعلاً از محرابی سینا به تل آویز میرسد، و کمی دورتر به کمپ دیوید.

بحره. زیادبازره چه رفیق خوبی بود. اصلاً مارکسیست بود در راه رشد غیر سرمایه‌داری ناخست و ناخست تا از واشنگتن بر در آورد.

بقیه در صفحه ۹

سید حزب‌نوده - ماکیا و لسم با مارکسسم

حافظ اسد؟ بهتر است چیزی نگوئیم چون مدتی است معلوم نیست رضیو است یا قصاب. حد بار حا عوض کرده ولی الان "موضعش مشخص نیست".

باید راسیک، اسدبرا کاندی، سپهانوک (عجب نکنند بلی سپهانوک)، و تمام دوستان دیگر همد به صفاستانده^۳ تاخواند "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را در عمل نشان دهند عه بخوریم. بالاخره یکجا کسی یک کاری میکند (انتاالله) و انتقام آلوده و کاربله‌و رهبر حزب کمونیست اسپانیا و... را بکشد. و بالاخره ثابت میشود که "راه رشد غیر سرمایه‌داری" از آغوش بدر بزرگ سر در می‌آورد.

اما، بهتر است در اینجا این مبحث که "آغوش بدر سرک" چه توتی میدهد را به بعد موکول کنیم. کارگران سوری که برای بازدید اقوام خود محورید از پلیس اجازه بگیرد این داستان را بهتر از هر کسی نقل خواهند کرد و بهمی ما نشان خواهند داد که داستان دودم و دویدم و از "راه رشد غیر سرمایه‌داری" رسیدم، سر جه کوهی بدر آورده است. ●